

خلیفه مسضعف را تشکیل میدادند، صاحب ترجمه در سنه ۶۴۲ یکی از دختران بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را در حیاة نکاح در آورد و بیست هزار دینار زر سرخ و پیرا کابین بابت (دختر دیگر بدر الدین لؤلؤ چنانکه سابق نیز اشاره بدان شد زوجه علاء الدین الطبریس دواتدار بزرگ بود)، در سنه ۶۵۴ یعنی سه سال قبل از واقعه بغداد صاحب ترجمه تصیم گرفت که مستعصم را از خلافت خلع نموده پسر بزرگتر او ابو العباس احمد را بجای وی بنشاند، ابن العلقمی وزیر خلیفه را ازین معنی آگاه ساخت و مانع اجراء این عزیمت گردید و از طرفین کار بلشکر کشی کشید و فتنه عظیمی در بغداد پدید آمد و جمع کثیری در آن میانه کشته و مجروح شدند نا عاقبت بسی صاحب دیوان فخر الدین دامغانی (۱) با خلیفه با دواتدار دل خوش کرده تشریف و اعزاز فرمود و در شهر نسا در دادند که آن سخن که در حق دوات دار گفته بودند دروغ است و در خطبه بعد از ذکر خلیفه نام دواتدار ذکر میکردند و فتنه ساکن گشت، در واقعه بغداد یکی از اشد طرفداران مقاومت با مغول همین دواتدار،

ربیع با ضایع آن کلمه سه جا به «الطبرسی» بعلاوه یاتی در آخر یعنی مانند کلمه نسبت الطبرستان تصحیف شده است و آن تالط فاحش است فلا تغفل، و در جامع التواریخ طبع بلوچه ص ۴۴۴ نام صاحب ترجمه التون بارس مسطور است و آن نیز بدون شك سهواست از جامعین جامع التواریخ چه نام وی در یکی از مرانی ابن ابی العبدید که از خواص دوستان صاحب ترجمه بوده عیناً همین نحو یعنی الطبرسی آمده آنجا که گوید: لا تأمن الدنيا وقد غدر انزلمان بأطبرس ان: بالطبرسی) و رماه من بعد المیامن و السعود بیوم عس * و کلاه ثوباً من تراب بعد اثواب النمس * الآیات، - مأخذ: برای اطلاع از وقایع احوال صاحب ترجمه رجوع شود بحوادث انجمن ص ۴۷، ۸۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۶۸-۱۷۷، ۲۶۴-۳۶۶، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۴۸۴ و جامع التواریخ طبع بلوچه ص ۴۴۴-۴۴۵ و انهل الصافی نسخه مذکوره ورق ۱۰۵

(۱) رجوع شود بص ۴۷۲ پیوسته

کوچک بود بر خلاف وزیر ابن العلقمی که طرفدار ماشاء و مجامله با ایشان و اظهار اطاعت و انقیاد و بذل مال و قبول شمه و خراج بود نسبت بدیشان نظیر رفتار سلاجقه روم و سلجریان فارس و فراختائیان کرمان با آن طایفه، و بدین مناسبت دائماً مابین آندو نفر منافست بر پای بود و دواتدار بهیچوجه من الوجوه نمیگدارد تا وزیر مزبور بمقتضای مصلحت وقت و سیاست موقع بعقید خود در معامله با آن قوم عمل نماید، باری عاقبت بتحصیلی که بعد ازین در شرح حال سلیمان شاه بن پرچم مذکور خواهد شد پس از فتح بغداد صاحب ترجمه در دوم صفر ۶۵۶ فرمان هولاکو بتل آمد و سر او را بموصل فرستادند تا آنجا بر دار کردند، و از او پسری ماند جلال الدین نام که هولاکو بعدها او را بر کشید و بزرگ گردانید ولی عاقبت جلال الدین مذکور با مغول غدر اندیشید در سنه ۶۶۲ بهانه شکار و زیارت مشهد حسین علیه السلام با جمیع اتباع و اشباع و اموال خود از بغداد فرار نموده پشام و مصر یعنی بقلرو سلطنت مالیک مصر اعدا عدو مغول التجا برد و هولاکو از استماع این خبر بغایت متأثر گردید و یکی از موجبات تزیاید مرض وی که از آن علت درگذشت از قرار مذکور همین قضیه بوده است (۱)،

(۱) برای اطلاع از سوانح احوال دواتدار کوچک رجوع شود بموادت الجامعه ص ۷۳-۷۴، ۹۲-۹۵، ۱۲۸، ۲۹۴-۲۹۸، ۳۲۹-۳۳۱، ۳۵۰-۳۵۲، و جامع التواریخ طبع کاتمر ص ۲۲۴-۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۸-۲۸۲، ۲۹۲-۲۹۸، ۴۰۲-۴۱۴، و طبقات ناصری ص ۴۳۶، ۴۳۷، و وصاف ص ۴۱، ۴۳، ۴۵، و النهری ص ۷۴، ۱۱۱، ۴۵۳، و المنهل الصافی ابن تغری بردی نسخه مذکوره ورق ۲۸۵ (در این مأخذ اخبر لقب صاحب ترجمه را «سیف الدین» نگاشته بجای مجاهد الدین و در تاریخ ابو اللدا ۳: ۱۹۴ و طبقات الشافعیه سبکی ۵: ۱۱۰، ۱۱۴ درکن الدین، و آن هر دو قطعاً سهو فاحش و مخالف با عموم مورخین دیگر است)؛

حاشیه در خصوص سلیمان‌شاه بن برجم ایوانی

ص ۲۸۱ س ۱۱، سلیمان‌شاه، هو شهاب الدین سلیمان‌شاه بن برجم ایوانی (بهمنه قبل از یام نسبت) رئیس یکی از قبائل معتبر ترکان موسوم به ایوه که در حدود کردستان و لرستان اقامت داشته‌اند و نام ایشان بلفظ ایوه یا ایولا یا التترکان ایوانیه در کتب تواریخی که در قرون ششم و هفتم و هشتم هجری تألیف شد از قبیل راحة الصدور راوندی و زبدة التواریخ سید صدر الدین در تاریخ سلجوقیه و تاریخ ابن الأثیر و سیره جلال الدین منکبری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و طبقات ناصری و حوادث الجماعه و تاریخ گریک و نزهة القلوب بسیار مکرر بیان آمده^(۱) ولی در بعضی از مآخذ مذکوره کلمه ایوانی به «ایوانی» بنویس قبل از یام نسبت تصحیف شده است،

نام برجم ایوانی رئیس تترانکه ایوه که ظاهراً پدر یا جد صاحب ترجمه بوده مناسبت نهب و فسادى که از وی و عشیره وی مکرر در بلاد جبل و همدان و دینور روی میداده چندین مرتبه در تاریخ ابن الأثیر آمده یکی در حوادث سنه ۵۵۴، و دیگر در حوادث سنه ۵۶۴، و سوم در وقایع سنه ۶۱۰ در مقام صحبت از همین سلیمان‌شاه صاحب ترجمه، ولی در هر سه موضع کلمه برجم بیاء موحدت سهواً به «برجم» بتاء مشناه فوقه تصحیف شده است و حال آنکه صواب بدون هیچ شك و شبهه بطریق اغلب مآخذ

(۱) رجوع شود راحة الصدور ص ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۴، و زبدة التواریخ سید صدر الدین در تاریخ سلجوقیه طبع لاهور ص ۱۷۷، و ابن الأثیر ج ۱۱ ص ۱۰۷ و ۱۷۷ و ج ۱۲ ص ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، و سیره جلال الدین منکبری ص ۱۲۶، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۱۱، و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۰: «سلیمان‌شاه بن برجم و هو مقدم الطائفة المعروفة بالایوانی و هی من التترکان»، و طبقات ناصری ص ۴۲۳ و ۴۲۴، و حوادث الجماعه ص ۱۹۹-۲۰۰، و تاریخ گریک ص ۵۵۲، و نزهة القلوب ص ۱۰۷

دیگر از قبیل حوادث الجمعه ص ۱۰۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۸ و جامع التواریخ طبع کانرمر ص ۲۴۴ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۰ برجم بیا. موخته است بنحو قطع و یقین، و در تاج العروس در ماده سرجم گوید: «و برجم کجمنر طائفة من التترکان باسدآباد نقله الحافظ»، و چون در حقیقت محل اقامت خانواده و طایفه سلیمان‌شاه صاحب ترجمه چنانکه خواهیم گفت در اطراف همدان بوده پس ظاهراً شکی نیست که مراد از برجم مذکور در تاج العروس هات برجم پدر یا جد صاحب ترجمه بوده است بلا شبهه، - و اصل بَرَجَم (بَرَجَم) بِلَهْجَةِ اَتْرَاکِ غَسْرَ بَعْنِی فِطْعَةَ اَبْرِیْشَمِ یَا دُمُ گاو وحشی است که دلاوران اتراک در روز جنگ بر خود بندند و خود را بدان نشان کند و بِلَهْجَةِ سَابِرِ طَوَائِفِ اَتْرَاکِ پَرَجَمَ بَرَجَمَ گویند، محمود کاشغری در دیوان لغات التترک ج ۱ ص ۱۰۱ گوید: «بَبَجَمِ السُّومِ وَ هُوَ الْحَمْرِیْرَةُ اَوْ ذَنْبُ بَقْرِ الْوَحْشِ یَنْسَوُ بِهَ الْبَطْلَ یَوْمَ الْقِتَالِ وَ الْغَزْوَةِ نَسِیْهِ بَرَجَمَ»، و بَجَمَ نیز چنانکه معلوم است از اعلام معروفه ترکی است و از جمله موسومین باین اسم بجم مشهور قابل مرداوچ است که بعدها در عهد راضی و متقی امیر الامراء بغداد شد، و علاوه بر او بجم نام چندین نفر دیگر نیز از امراء اتراک بوده است که اسامی ایشان در تجارب الأمم و ذیل آن مکرر آمده است (۱).

سلیمان‌شاه صاحب ترجمه حاکم کردستان بوده و پای تخت او قلعه بوده موسوم به بهار یا وهار (۲) واقع در سه فرسنگی شمال غربی همدان که اکنون نیز قصبه بهسین اسم (یعنی بهار) در همان نقطه باقی است (۳)، و سابقاً این

(۱) رجوع شود بهمرست الاسامی تجارب الأمم تألیف مرگلیوٹ یانگلیبی ص ۲۲ در عنوان بَبَجَمِ (Bachkam)، (۲) رجوع شود بجامع التواریخ طبع بلوشه ص ۲۴۲ (وهار)، و حوادث الجمعه ۲۸۶ (وهار)، و تاریخ گریک ص ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، و نزهة القلوب ص ۱۰۷، و شرفنامه بدلیسی ج ۱ ص ۴۹، ۵۰، و «اراضی خلافت اسلامیة» از لسترینج ص ۱۹۶، و نقشه همان کتاب در مقابل ص ۱۱۵، و نقشه‌های مبسوط ایران

بهار جزو کردستان بشمار میآید ولی اکنون جزو حکومت همدان محسوب است، و بناسبت قرب جوار بین این ترکمانان و امراء لرستان بالطبع ما بین آندو طایفه هم مواضات و مناکحت و خویشی برقرار بوده و هم رقابت و خصومت و منافست دائمی بر سر استیلاء بر اراضی و قلاع آن نواحی، نام سلیمان‌شاه بناسبت وقایع و سوانح مختلفی که وی در آن دخالت داشته در ضمن حوادث سنوات مابین ۶۱۰ الی ۶۵۶ متفرقه در کتب نوارنج دیده میشود بتفصیل ذیل:

- در حدود سنه ۶۱۰ ناصر خلیفه صاحب ترجمه را از ریاست عشره ترکمان ایوانیه معزول و برادر کوچکتر او را بجای او منصوب نمود^(۱)، در شهر سنه ۶۲۱ اندکی پس از معاودت سلطان جلال الدین منگرنی از هندوستان و غارت او در سواد بغداد در اثناء مراجعت از آن ناحیه عبور وی بقلعه سلیمان‌شاه [یعنی بدون شك قلعه بهار سابق الذکر از نواح همدان] افتاده در حوالی آن فرود آمد و کس بتزد سلیمان‌شاه فرستاده کنیزکی از بهر مصاحبت خویش از او طلب نمود، سلیمان‌شاه جواب فرستاد که هیچکس را که شایسته فرارش سلطان باشد فعلاً جز خواهر خود سراغ ندارد، سلطان ناچار بمناکحت او رضا داد و در همان شب سلیمان‌شاه خواهر خود را بتزد سلطان فرستاد و سلطان بزودی از آن منزل کوچ کرده آنرا در هانجای بگذاشت، پس از مدتی خبر آمد که آن دختر در هانشب حمل گرفته لذا سلطان او را بتزد خود طلید و ویرا ازو پسری آمد که او را بقیمقار شاه موسوم نمود و این پسر سه سال پیش نزیسته در اثناء محاصره خلاط در گذشت^(۲)،

و هم در این ایام که سلطان جلال الدین بمحاصره خلاط اشتغال داشت (سنه ۶۲۶-۶۲۷) از بغداد از جانب مستنصر خلیفه سفارتی برای مناکره

(۱) ابن الأثیر ج ۱۲: ۱۲۹ در حوادث سنه ۶۱۰ بلافاصله «سلیمان بن نرجم» که سابق نزیدان اشاره شد، (۲) رجوع شود بسیره جلال الدین ۱۸۶ و جهانگشا ۲: ۱۵۴،

در خصوص پارهٔ مطالب بدریار سلطان مزبور رسید و از جملهٔ مناسبات دیوان عزیز یکی آن بود که سلطان جلال الدین از آن بیعد ملوک منصفهٔ الاسافی ذیل را یعنی بدر الدین لؤلؤ صاحب موصلی^(۱) و مظفر الدین کوکوری صاحب اربل^(۲) و شهاب الدین سلیمان‌شاه ملک ایوبه (صاحب ترجمه) و عماد الدین بهلوان بن هزارسرف ملک انجیال پادشاه ار بزرگ^(۳) را از زمرهٔ اتباع و اشیاع خود نشمرده بر ایشان تحکیماتی فرماید و ایشانرا من بعد از جملهٔ تبعه و رعایای دیوان عزیز بشناسد، سلطان مناسبات خلیفه را قبول نموده بر اسعاف آن مطالب سوگند خورد و رسول خلیفه را با اعزاز و آکرام بصحابت رسولی دیگر از خود بیفکند معاودت داد^(۴)، ولی پس از فتح خلاط^(۵) و فراغت خاطر از آن اندیشه سلطان از اجابت مناسبات دیوان عزیز راجع بسلیمانشاه صاحب ترجمه و عماد الدین بهلوان بن هزارسرف پشیمان گشت و عزم نمود تا آندو ملک را مجدداً در حوزهٔ اطاعت خود در آورد لکن نمیخواست قبل از آنکه باطن ایشانرا سنجید و بداند که میل قلبی خود ایشان بکدام جانب است با ایشان مستقیماً داخل مذاکره گردد لهذا عزم نمود که بدین نیت ابتدا رسولی بعراق روانه سازد تا آن رسول از جانب خود با

(۱) متوفی در سنه ۶۵۷، رجوع شود بالمحادث الجامعه ص ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۹۰، ۲۴۹، ۲۷۱، ۳۲۷، و جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۶۸، ۳۷۸، و طبع بلوشه ص ۱۵۴، ۲۶۰-۲۶۱، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۵۰ (۲) رجوع شود بسابق ص ۴۱۴-۴۱۴،

(۳) متوفی در سنه ۶۴۶، (جهان آرا نسبهٔ لندن Or Isl بریق ۱۳۷۷)، رجوع شود نیز بسیرهٔ جلال الدین ۱۸۷، ۲۱۰، و تاریخ گریبه ۱۵۳۸ - این عماد الدین بهلوان بقول نسوی و جهان آرا پسر هزارسرف بوده و بقول تاریخ گریبه برادر او،

(۴) سیرهٔ جلال الدین ۱۸۷ و ۲۱۰، (۵) در روز یکشنبه ۲۸ جمادی الأولى ۶۲۷ (ابن الأثیر ۱۲: ۲۲۶ و جهانگشا ۲: ۱۷۸ بدون ذکر سنه)، و ابوالفدا ۴: ۱۴۶ و ابن العبری ۴۲۹ (بدون تعیین ماه و روز) ولی نسوی ۱۹۸ و ابن خلکان ۲: ۲۶۵ فتح خلاط، ا در سنه ۶۲۶ نگاهش اند و آن ظاهراً سهو واضح است،

ملکین مزبورین داخل مخابرات گردد و میزانی از میل باطنی ایشان بدست آورد و سپس خود او بمقتضای مصلحت وقت و مناسبت موقع عمل نماید، قرعه این فال بنام نسوی معروف مؤلف کتاب سیره جلال الدین منکبری افتاد لذا سلطان منشی مزبور را برای انجام این مهم و پاره مهمات دیگر در اواسط سنه ۶۲۷ از خلاط بجانب اصفهان روانه ساخت، نسوی از راه تبریز و قزوین و سنین در ۲۸ رمضان از سنه مذکوره باصفهان ورود نمود^(۱) و از آنجا بتوسط ارسال رسل با ملکین مشار الیها بنای مذاکرات گذارده معلوم نمود که ایشان هر دو از دل و جان باطاعت سلطان راغب و از محواسای ایشان از دفتر جماعت گلمند و معاتباند؛ پس از انجام این مهم نسوی از اصفهان بیست رسالت از جانب سلطان جلال الدین منکبری بتزد علاء الدین محمد از ملوک اسمعیلیه الموت بصوب آن دیار حرکت نمود که چون خارج از موضوع گفتگوی ماست از تنصیل آن صرف نظر نمودم^(۲)؛

در جمادی الاولی سنه ۶۳۵ دختر سلیمان شاه را در بغداد بعقد مظفر الدین محمد پسر امیر جمال الدین قشقر از امراء معروف مستنصر در ۱۵ آوردند بحضور افضی القضاة عبد الرحمن بن اللبغالی و نواب او بصداق هزار دینار^(۳)؛

پس از وفات مستنصر در ۱ جمادی الآخره سنه ۶۴۰ و جلوس پسرش مستنعم و ختم عزاداری علی الرّسم برای تغییر جامه عزا از جانب وزیر خلیفه نصیر الدین بن الناقد بهوم امرا و ارکان دولت که از جمله ایشان یکی همین سلیمان شاه صاحب ترجمه بود خلاص و تشریفات توزیع گردید^(۴)؛ خواهری از آن سلیمان شاه موسوم بلکه خاتون در حباله نکاح عز الدین

(۱) نسوی ص ۲۱۱، (۲) ایضاً ص ۲۱۰-۲۱۴،

(۳) حوادث انجمنه ص ۱۰۲،

(۴) ایضاً ص ۱۶۲ (سلیمان شاه) در این صفحه تصحیف «سلیمان شاه» است؛

گرشاسف بن نور الدین محمد بن ابی بکر بن محمد بن خورشید از ملوک
 لر کوچک بود و عز الدین گرشاسف را از وی سه پسر بود: شجاع الدین
 خورشید و سیف الدین رستم و نور الدین محمد، پس از چندی از سلطنت
 عز الدین مذکور یکی از بنی اتمام او موسوم بحسام الدین خلیل بن بدر بن
 شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن محمد بن خورشید که از هوا خواهان
 دوات مغول بود بر او خروج نموده ملک را بقلب از دست وی بیرون برد
 و پس از یکسال خود او را نیز بغدر بکشت، زوجه عز الدین گرشاسف
 ملکه خاتون سابق الذکر پس از قتل شوهر سه پسر خود را که هنوز در سن
 طفولیت بودند و اسامی ایشان در فوق مذکور شد پنهان بنزد برادر خود
 شهاب الدین سلیمان شاه صاحب ترجمه فرستاد و بدین سبب میان حسام الدین
 خلیل بن بدر و سلیمان شاه خصومت قائم شد تا مرتبه که در یکجا سی و یکبار
 با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت انزمام بر سلیمان شاه افتاد و قلعه بهار و
 بعضی از ولایت کردستان بنصرت لران در آمد، بعد از مدتی باز سلیمان شاه
 لشکری عظیم فراهم کرد و در موضعی موسوم بدهلیر با حسام الدین خلیل
 مصاف داده او را بشکست و باز گشت، حسام الدین خلیل بانتمام از
 غضب او برفت و برادر سلیمان شاه عمر بیلک را با جمعی اقربا بکشت و در
 میانشان محاربات رفت، تا بعد از چند سال سلیمان شاه بدد دار الخلافه
 با شصت هزار مرد بچنگ او آمد، حسام الدین خلیل با سه
 هزار سوار و نه هزار پیاده از اتباع خود و از مغول (۱) در صحرائی
 شاپورخواست با سلیمان شاه محاربه نمود، در اول شکست بر سلیمان شاه افتاد
 اما از جای نجات یافت و پای بیفشرد تا لشکر معاودت کردند و بمحاربه باز
 ایستادند حسام الدین خلیل بطلاق سوگند خورده بود که از آن جنگ
 روی نگرداند یا مظفر یا کشته شود عاقبت شکست بر حسام الدین خلیل
 افتاده قریب هزار و شصت نفر از لشکر وی از مسلمان و مغول کشته

(۱) جامع التواریخ طبع بلوچه ۱۲۴۴، و حوادث الخواجه ۲۸۶،

شدند و حمام الدین خلیل را بگرفتند و سرش پیش سلیمان شاه بردند و جثه‌اش را بسوختند سلیمان شاه گفت اگر او را زنده پیش من آوردندی او را بجان امان دادی هانا چنین میبایست (۱) و این رباعی انشا کرد

بیچاره خلیل بدر حیران گفته . تخم هوس بهار در جان رکنه

دیو هوش ملک سلیمان میجست . شد در کف دیوان سلیمان گفته

تاریخ وقوع این محاربه اخیر بنصریح ابن ابی الحدید ۳: ۲۷۰ که خود معاصر این وقایع بوده و نیز بروایت صاحب الحوادث الجامعة ص ۲۸۶ در سنه ۶۴۴ بوده است، و بروایت تاریخ گزین ۵۵۳ و شرفنامه بدلیسی ۱: ۴۰ و جهان آرای قاضی احمد غفاری نسخه لندن (۲) ورق ۱۲۸۷ در سنه ۶۴۰، با وجود اینکه موطن اصلی سلیمان شاه صاحب ترجمه چنانکه سابقاً بوضوح

پیوست در حدود کردستان بوده معلوم نیست، بعدها در نتیجه چه وقایعی و در چه تاریخی بدربار خلفا اتصال یافته و اقامتگاه خود را در بغداد گزین کرده است، همینقدری بینیم که تقریباً در مدت بیست ساله اخیر عمر او الی مقتل او در واقعه هایلنه بغداد نام او در عموم کتب تواریخ دائماً در ردیف اعظم امراء بغداد برده میشود، و بالأخره در اواخر عهد مستعصم پس از وفات اقبال شرابی (۳) و دیواندار کبیر (۴) چنانکه سابق نیز بدان اشاره شد صاحب ترجمه یکی از بزرگترین ارکان دولت و با مجاهد الدین ایبک معروف بدیواندار صغیر (۵) و مؤید الدین محمد بن العلفی وزیر سه شخص اول مملکت محسوب میشد اند،

و بهین مناسبت بوده که هولاکو پس از تصحیم قطعی بتسخیر بغداد از جمله مطالبی که از همان ابتداء امر دائماً در جمیع مذاکرات و مراسلات

(۱) برای شرح این وقایع رجوع شود بجامع التواریخ طبع بلوچه ص ۲۴۲-۲۴۴،

و حوادث الجامعة ۲۸۶، و تاریخ گزین ۵۵۱-۵۵۳، و شرح نهج البلاغه از ابن ابی

الحدید ج ۲ ص ۲۷۰ (۲) On. 141 (۳) رجوع بص ۴۴۹ ح ۱،

(۴) رجوع بص ۴۵۰ ح ۱، (۵) رجوع بص ۴۴۹-۴۵۲،

خود با مستعصم که بتوسط ارسال رسل و تردد سفرا انجام میگرفته بحد تمام ازو تقاضای نموده یکی فرستادن همین سه نفر مزبور یعنی سلیمان شاه و دواندار کوچک و وزیر بوده از بغداد بحضور او^(۱)، و خلیفه هر بار از قبول این تقاضا سر باز میزد و بانواع معاذیر متمسک میشد، تا آنکه بالاخره در هنگام اشغال محاصره بغداد و ظهور امارات غلبه مغول و خروج وزیر با جمعی دیگر از اعیان بحضور هولاکو پادشاه مزبور سه نفر از ارکان دولت خلیفه را که واسطه ابلاغ مذاکرات در بین بوده اند یعنی ابن الحجوزی و ابن درنوس و فخر الدین صاحب دیوان را بطلب سلیمان شاه و دواندار کوچک بشهر فرستاد و جهت تسکین خاطر و استظهار ایشانرا برلیغ و پایزه داد، ایشان ۱. خواهی نخواهی در روز پنجشنبه غره صفر سنه ۶۵۶ از بغداد بیرون آمدند و باز هر دورا شهر فرستاد تا منعلقان و مردم خودرا ببهانه اینکه بچریک مصر و شام خواهند رفت بیرون آوردند، و فی الفور بدون فوت وقت در همان روز یعنی در روز جمعه دوم صفر آن مردو امیر مذکوررا با جمیع اتباع و منعلقان و لشکر و حتم ایشان بقتل آورد، و سلیمان شاهرا با هفتصد کس از اقارب دست بسته بحضور هولاکو آوردند و سخن پرسیدند هولاکو گفت چون تو اختر شناس و ملجم بودی و بر احوال سعود و نحوس ملک واقف چگونه روز بد خودرا ندیدی و مخدوم خودرا پند ندادی تا از راه صلح بخدمت ما مبادرت نمودی، سلیمان شاه گفت خلیفه مستبد و بی سعادت بود پند نیکخواهان نمی شنید، فرمان شد تا اورا با تمام اتباع و اشباع شهید کردند، و سر سلیمان شاه و دوانداررا بموصل فرستادند بنزد بدر الدین لؤلؤ، بدر الدین با سلیمان شاه دوست بود بگریست لکن از بیم جان سر ایشانرا بردار کرد^(۲)،

(۱) رجوع شود بذیل جهانگشا ۴: ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹-۲۹۰، و جامع التواریخ طبع کاتمر ص ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۸۲، ۲۹۴-۲۹۸؛ (۲) برای تفسیر برلیغ و پایزه رجوع شود بمقدمه ج ۱ ص بط حاشیه ۲ و ۳، (۳) جامع التواریخ طبع کاتمر ص ۲۹۶-۲۹۸؛

پس از آنکه حسام الدین خلیل بن بدر پادشاه لر کوچک چنانکه سابق اشاره بدان نمودم در جنگ با سلیمان‌شاه در سنه ۶۴۳ کشته شد پادشاهی لر کوچک با برادرش بدر الدین مسعود بن بدر افتاد و او بحضرت منکو قان^(۱) رفت و عرضه داشت که جهت آنکه بنده هواخواه این دولتخانه‌ام از دار الخلافه مدد خصم میدادند و بمدد لشکر القاس نمود، او را در خدمت هولاکو پایران فرستادند، بوقت استخلاص بغداد از هولاکو در خواست تا سلیمان‌شاه را بدو دهند، هولاکو گفت این سخن بزرگست آنرا خدای داند، چون بغداد مسخر شد و سلیمان‌شاه کشته گشت بدر الدین مسعود در خواست کرد تا خانهای سلیمان‌شاه بدو دادند و او آن جماعت را بلرستان برد و رعایت کرد تا چون بغداد باز آبادان شد ایشانرا بخیر^{۱۰} گردانید که هرکرا هوای بغداد است اجازت است و هرکه اینجا اقامت میکند او را با اقربای خود نکاح کنم بعضی برفتند و بعضی آنجا ماندند و در نکاح پسران و خویشان او آمدند و ایشانرا فرزندان آمد^(۲)، سلیمان‌شاه صاحب ترجمه از فررار معلوم از اهل فضل و کمال بوده و شعر فارسی نیکو میگفته و از علم نجوم نیز بهره وافق داشته است، یک رباعی^{۱۵} نفیس از او سابقاً در ص ۴۵۹ گذشت، و رباعی دیگر ذیل نیز بنام او در کتاب مونس الأحرار محمد بن بدر جاجری در فصل رباعیات (نسخه عکسی وزارت معارف ص ۵۰۸) مسطور است و نضه: «سلیمان‌شاه بن برجم فرماید در وقتی که در بند انابک سعد زنگی بود^(۳)»:

(۱) تاریخ گریه ۵۵۴، و شرفنامه ج ۱ ص ۴۰، ولی کلمه «منکو» فقط در شرفنامه است و در تاریخ گریه مطبوع ندارد،

(۲) تاریخ گریه ص ۵۵۴-۵۵۴، و شرفنامه ج ۱ ص ۴۰-۴۱،

(۳) در وصال ص ۱۵۱ از یکی از لشکر کشیهای انابک سعد بن زنگی بلرستان ذکری شد که شاید واقعه ما سخن قبه مربوط بهمان قضیه بوده است، مدت سلطنت انابک سعد بن زنگی از حدود ۵۹۴ الی ۶۲۴ است (وصاف ص ۱۵۵)،

حاشا که من از سپاه زنگی (۱) ترسم . یا در صف کین ز شیر جنگی ترسم
 ای شاه بزرگم چه می ترسانی . نه کودک طفلم که ز زنگی ترسم»
 و اثیر الدین اومانی شاعر معروف از مداحان خاصّ این سلیمان شاه صاحب
 ترجمه بوده است، در تاریخ گریک در فصل «اهل الشعر من العجم» (۲۱)
 گوید: «اثیر اومانی، اومان دیبی است بتاحیت همدان و او مداح سلیمان شاه
 ایوه (۲۲) بود حاکم کردستان اشعار خوب دارد در عهد هولاکو خان در
 گذشت»، بدبختانه رافق سطور فعلاً دستری بنسخه از دیوان اثیر اومانی
 ندارم و الا شاید میتوانستم از روی بعضی قضاید شاعر مزبور باره اطلاعات
 دیگر راجع بسوانح احوال سلیمان شاه صاحب ترجمه بدست بیاورم،

۱۰. فذلکة ماخذ، - ماخذی که ما در تحریر این مقاله راجع بسلیمان شاه
 این پرچم ملک ایوه یا خاندان او یا قبیله او از آنها استفاده نمودیم از
 قرار ذیل است: راحة الصدور راوندی ص ۴۴۶، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۲،
 ابن الاثیر در حوادث سنوات ۵۵۴، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۲۲، ۶۲۸، (ج ۱۱)
 ص ۱۰۷، ۱۷۷، (ج ۱۲ ص ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۴۴)، زینة التواریخ سید
 صدر الدین حسینی در تاریخ سلجوقیه نسخه یگانه لندن (۳) ورق ۱۰۰
 (مطابق طبع جدید لاهور ص ۱۷۷)، سیره جلال الدین منکبرنی از نسوی
 ص ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۱۴، ابن ابی الحدید طبع مصر ج ۲

(۱) بدون شك مراد ازین زنگی پسر اتابك سعد بن زنگی است که نام او در وصفات
 ص ۱۵۴ آمده نه پدر او زنگی بن مودود چه از سیاق عبارت واضح است که صحبت از
 عهد سلطنت اتابك سعد بن زنگی است (۵۹۴-۶۲۳) و زنگی پدر اتابك سعد در سنه ۵۲۱
 یعنی ۲۳ سال قبل از جلوس این پسر خود وفات نموده بوده است (وصفات ص ۱۵۰)،
 (۲) طبع لندن ص ۸۱۴،

(۳) کلمه «ایوه» از نسخه تاریخ گریک چاپی مایط است ولی در بسیاری از نسخ

خطی آنکتاب موجود، (۴) بعلامت Stowe Or. 7

ص ۲۷۰، جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۰۴، و ج ۲ ص ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹، طبقات ناصری طبع کلکته ص ۴۲۴، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، مختصر الدول ابن العبری ص ۴۷۲، ۴۷۴، جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۴۲، ۲۴۴-۲۴۸، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۴-۲۹۸، - و جلد دیگر از هانکناب طبع بلوشه ص ۲۴۲-۲۴۴، تاریخ و صاف ص ۲۷، ۴۱، ۴۵، ۴۷، الحوادث الجامعة لآبی الفضل عبد الرزاق النوطی طبع بغداد ص ۱۰۲، ۱۶۷^(۱)، ۱۹۹^(۱)، ۲۸۶^(۱)، ۴۲۰، ۴۲۷-۴۲۹، تاریخ گزیده ص ۵۱-۵۵۴، ۵۵۴، نزهة القلوب طبع لندن ص ۱۰۷، مونس الأحرار فی دقائق الأشعار تألیف محمد بن بدر چاچری نسخه عکسی وزارت معارف ص ۵۰۸، شرفنامه شرف خان بدایسی در تاریخ آکراد، طبع پترزبورگ ۱ : ۲۸-۴۰، ۱۰، هفت اقلیم امین احمد رازی در عنوان «همدان»، مجمع النصحاء مرحوم هدایت ۱ : ۱۰۵ (هر دو مأخذ اخیر در شرح احوال انیر اومانی)،

ص ۲۸۲ س ۱، ابن الجوزی پسر محیی الدین، مراد شرف الدین عبد الله بن محیی الدین ابی محمد یوسف بن جمال الدین ابی الفرج عیسی الرّحمن بن الجوزی است، جدّ صاحب ترجمه عبد الرّحمن بن الجوزی^{۱۵} معروف صاحب تاریخ منظم و تلیس ابلیس و مؤلفات کثیره دیگر است که شهرت او مغنی از هر گونه اطّبات در وصف اوست و وفات او در سنه ۵۹۷ بوده بغداد، و پدر او محیی الدین یوسف بن الجوزی استاذ النّار^(۲) مستعصم بود و علاوه بر آن شغل احتساب بغداد و تدریس طایفه حنابله در مدرسه مستنصریه نیز به عهده وی موکول بوده و غالباً از جانب خلیفه

(۱) «سلطان شاه» در این دو موضع تصحیف «سلیمان شاه» است،

(۲) استاذ النّار بنسیر فلتشندی در صبح الأعشی ۵ : ۴۵۷ عبارت بوده از وظیفه کسی که مراقبت دخل و خرج پادشاه و نگاهداری اموال و ضبط و حساب آن به عهده وی محول بوده (تقریباً معادل خزانه دار حالیه یا صندوقدار یا ناظر و نحو ذلك)،

بترد ملوک اطراف بعنوان سفارت آمد شد نمودی، تولد وی در ۱۴ ذی القعدة سنه ۵۸۰ و در اوایل سنه ۶۵۶ در واقعه کبرای بغداد بقتل رسید^(۱)، شرف الدین عبد الله بن الجوزی صاحب ترجمه نیز محسوب بغداد و مدرّس مدرسه بشیریّه هان شهر بوده و چندین کتّرت از جانب مستعصم قبل از وصول هولاکو ببغداد و نیز در اثناء محاصره آن بلد بعنوان سفارت بترد پادشاه مزبور تردّد نمود، بروایت صاحب الحوادث الجامعة وی نیز مانند پدر و برادران در جزو مقتولین لا یعدّ و لایحصای فتح بغداد بقتل رسید^(۲)، ولی بنصریح خواجه نصیر الدین طوسی که خود شخصاً در فتح بغداد حاضر و از جانب هولاکو واسطه مخابره با مستعصم و سپس مأمور دادن امان مردم بوده در ذیل جهانگشا ۳: ۲۹۲ و همچنین بروایت رشید الدین در جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۴۱۰ بوقا نیمور از امراء مغول شرف الدین مذکور را در اثناء محاصره بغداد همراه خود بخوزستان و شتر برد تا آن نواحی را ایل کند و بوقا نیمور در دوازدهم ربیع الاول یعنی قریب یکماه بعد از فتح بغداد بلسکرگاه هولاکو مراجعت نمود، و بنا برین پس صاحب ترجمه^{۱۰} در موقع فتح بغداد و قتل عام اهالی ظاهراً در آن شهر حاضر نبوده است^(۳)، این شرف الدین عبد الله بن الجوزی را دو برادر دیگر نیز بوده که ایشان نیز هر دو مانند پدر در واقعه بغداد در اوایل سنه ۶۵۶ بقتل رسیده‌اند^(۴)، یکی تاج الدین عبد الکریم بن الجوزی^(۵) که زیاده بسیرین از احوال او

(۱) رجوع شود باین خلکان ج ۱ ص ۴۰۲ در ترجمه حال پدر او عبد الرحمن بن الجوزی معروف، و حوادث الجامعة ص ۷، ۱۹، ۲۲، ۵۹، ۶۱، ۱۱۵، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۸۲، ۴۲۸، و مختصر طبقات الحنابله للشیخ حمیل الشطی طبع دمشق ص ۵۰.

(۲) حوادث الجامعة ص ۴۲۸.

(۳) برای مزید اطلاع از احوال شرف الدین بن الجوزی صاحب ترجمه رجوع شود بحوادث الجامعة ۲۸۸، ۳۰۸، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۲، و الفهری ۴۵۲، و جامع التواریخ طبع کاترمر ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۹۴، ۳۱، و مختصر طبقات الحنابله للشطی ۵۰.

(۴) حوادث الجامعة ۴۲۸، (۵) ایضاً، و مختصر طبقات الحنابله للشطی ۵۰.

چیزی معلوم نشد، و دیگر جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن محیی الدین یوسف بن جمال الدین ابی الفرج عبد الرحمن بن الجوزی که وی نیز واعظی مشهور و مدرس مدرسه مستنصریه و او نیز مانند پدر و برادر محنتب بغداد بوده است^(۱)، و چنانکه ملاحظه میشود این جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی دوم با جدّ مشهور خود جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی کبیر صاحب تاریخ منظم و غیره در جمیع سمیّات از اسم و کنیه و لقب و نسبت بعینها یکی بوده است،

و باین مناسبت این نکته را یاد آوری میکنیم که در حکایت معروف گلستان^(۲) که اینگونه شروع میشود: «چندانکه مرا شیخ ابو الفرج بن الجوزی رحمه الله ترك سماع فرمودی و بخلوت و عزلت اشارت کردی^{۱۰} عنوان شبام غالب آمدی و هوا و هوس طالب^(۳) آبخ» مراد شیخ از ابو الفرج بن الجوزی بدون هیچ شك و شبهه همین ابو الفرج بن الجوزی

(۱) برای اطلاع از احوال این ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی دوم رجوع شود

بمصادف ابیامه ص ۵۵، ۷۹، ۸۳، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳،

۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۷۷، ۳۲۸، و مختصر طبقات الحنابلة للشاطی ص ۵۰،

(۲) حکایت هجدهم از باب دوم،

(۳) عبارت ابتدای این حکایت چنانکه در متن نقل شده عیناً و بدون کم و زیاد

مطابق است با نسخه بسیار قدیمی از کتبآت شیخ مورّخه جمادی الأولى سنه ۷۶۷ از

نسخ کتبخانه ملی پاریس (نسخه فارسی ۱۷۷۸ ورق ۲۷۵)، ولی در نسخ مطبوعه بجای

عبارت مذکور چنین دارد: «چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج بن جوزی

آبخ»، و این عبارت بکلی تعریف نساخ و غلط فاحش است چه لقب هیچکدام از دو

ابو الفرج بن الجوزی کبیر و صغیر (یعنی جدّ و نواده) شمس الدین نبوده بل لقب

هر دو چنانکه گفتیم جمال الدین بوده است، و شمس الدین لقب سبط این الجوزی کبیر یعنی

دختر زاده او یوسف بن قُرْتُبلی صاحب تاریخ معروف مرآة الزّمان بوده ولی کنیه این

آخر ابو الفرج چنانکه در عموم نسخ مطبوعه گلستان است نبوده بلکه ابو المظفر بوده

است (این خلکان ۱: ۳۰۲، و ۲: ۲۱۶)، پس چنانکه ملاحظه میشود عبارت نسخ مطبوعه

گلستان هیچ تاویلی نصیح پذیر نیست و بکلی فاسد و تحریف و خطای صریح است،

دوم است نه جد مشهور او ابو الفرج بن الجوزی اول صاحب مشظم و غیره چه عصر این اخیر بر عصر سعدی مقدم است زیرا که وفات وی چنانکه گفتیم در سنه ۵۹۷ بوده در حدود سن نود سالگی و وفات سعدی باختلاف روایات در سنه ۶۹۰ یا ۶۹۱ یا ۶۹۴ (یعنی ۶۳ الی ۹۷ سال بعد از وفات ابن الجوزی)، و بنا برین سعدی در حین وفات ابن الجوزی مذکور قطعاً یا هیچ متولد نشده بوده یا اگر هم شده بوده طفلی بغایت خرد. سال بوده و شایستگی درک صحبت شیخ مسن محترمی مانند ابن الجوزی نود ساله را نداشته است مگر آنکه برای سعدی چنانکه در افواه مشهور است عمر خارج از عادت صد و بیست ساله قائل شوم که فی الواقع هیچ دلیلی که ادنی اطمینانی بدان توان نمود بر آن قائم نیست، در صورتیکه ابن ابو الفرج بن الجوزی دوم بکلی معاصر با شیخ و تاریخ وفات او یا بعبارتی صحیح قتل او بدست مغول در همان سال تألیف گلستان یعنی در سنه ۶۵۶ بوده است، و بدون شك عنوان «مخسب» در این بیت شیخ در اثناء همان حکایت آنجا که گوید: «و چون نصیحت شیخ یاد آمدی گنتی

۱۰ قاضی ار با ما نشیند بر فشانند دسترا

مخسب گری خورد معذور دارد مسترا»

اشاره بوظیفه رسمی همین ابو الفرج بن الجوزی بوده که چنانکه گفتیم شغل احتساب بغداد بعهده او مفوض بوده است (۱)،

ص ۲۸۲ س ۴، سوغونجاق نوین، برای ترجمه حال اجمالی از

۲۰ رجوع شود بسابق ص ۲۰۴-۲۰۴ بعنوان سقنجاق نوین،

(۱) دوست فاضل من آقای میرزا عباس خان اقبال آشتیانی مقاله تفسیری راجع به همین موضوع یعنی هویت ابن ابو الفرج بن الجوزی مذکور در گلستان در جریده «ایران» در سنه ۱۳۱۱ شمسی نشر کرده اند ولی بد بختانه تاریخ ماه و روز آن در نظرم مانده است، و گویا ایشان اولین کسی باشند که ملتفت این نکته شده اند،

ص ۲۸۲ س ۳، بایجو^(۱) نوین، از سرداران معروف مغول بود از قوم یسوت و اوکنای فآن اورا با جرماغون نوین^(۲) که وی نیز از سرداران مشهور آن قوم بود بضمبط بلاد ایران و روم مأمور نمود، بایجو در سنه

(۱) کذا فی اغلب المآخذ بیا، مؤرخه و الف و یا، منشاء تخمیناً و جیم و واو، وفی بعضها: «تایجو» بنا، منشاء فوقانیه در اوّل، برای تفصیل این فسرده رجوع شود بجوامعی ذیل صفحات ج ۳ ص ۲۸۲ ح ۳.

(۲) جرماغون نوین از امرا، معتبر چنگیز خان و اوکنای فآن بود از قوم سونیت از اقوام مغول و اوکنای فآن (۶۲۶-۶۴۹) در اوایل چلوس خود اورا با سی هزار لشکر باقلیم رابع یعنی مالک ایران و روم و تعاقب سلطان جلال الدین منکبری مأمور نمود، جرماغون امور خراسان و آذربایجان و روم را بطریق دلخواه در ضبط آورد و در سنه ۶۴۹ فوجی از لشکر او تا نواحی سیواس تاغین بردند، و ظاهراً چنانکه از سلجوقنامه ابن بیبی ص ۱۸۳، ۲۲۳ واضح میشود عورت او را لشکر او ۵۴ در صحرائی میان برده است. در اوامر جرماغون بعثت خلیج مبطلی گردید لذا بایجو نوین را بجای او بلاد غری فرستادند، تاریخ وفات جرماغون را در جایی بدست نیاوردم ولی ظاهراً ما بین سنوات ۶۴۱-۶۴۴ وقوع یافته چه از طرفی از ابن بیبی ص ۲۳۴-۲۴۴ صریحاً واضح میشود که وی تا عمر ۶۴۱ بنحو قدر متیقن در حیات بوده است، و از طرف دیگر در کتب تاریخ از سلطنت کیوک خان بیعد دیگر اصلاً و ابداً اسمی از او بیابان نمیآید بوجه من الوجوه بلکه از موضعی از جهانگشا ۲: ۲۱۴ در شرح جلوس کیوک خان که گوید کیوک خان «امیر المؤمنین (مستعصم) را التوکهای خشم آمیز فرستاد سبب شکایتی که سیرامون پسر جرماغون از ایشان گفت» تقریباً بالصراحه معلوم میشود که جرماغون دیگر در سلطنت کوتاه کیوک خان (۶۴۴-۶۴۵) در حیات نبوده و پسرش سیرامون متصدی کارهای وی بوده است، پس باقراب احتمالات چنانکه گفتیم وفات وی بایستی ما بین سنوات ۶۴۱-۶۴۴ روی داده باشد، برای مزید اطلاع از سوانح احوال جرماغون رجوع شود بمآخذ ذیل: جهانگشای جوینی ج ۱ و ۲ (رجوع بفرست آن)، طبقات ناصری ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳، سلجوقنامه ابن بیبی ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۳۴-۲۴۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی العزید ج ۲ ص ۲۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، حوادث انجمنه ۱۱۴، ۱۲۷، جامع التواریخ طبع برزین ۱: ۵۶، و طبع بلوکه ۸، ۴۱، ۴۷-۴۹.

۶۴. بروم رسید و در ۶ محرم سنه ۶۴۱ (۱) با سلطان غیاث الدین کبکسرو ثانی (۶۴۴-۶۴۴) پسر علاء الدین کیتباد اول از سلاجقه روم در کوسه داغ از نواحی ارزنجان (۲) جنگ نموده او را مغلوب و ممالک روم را در حیطه تصرف مغول در آورد (۳).

در سنه ۶۵۰ که هولاکو از جانب منکو فغان بمرکت بیلاذ غربی مأمور گردید فرمان شد تا بایجو و لشکرهاى که پیش از آن با جرماغون بایران زمین آمد بودند بجانب روم روند (۴)، و چون هولاکو بایران آمد بایجو نویان از آذربایجان برسد هولاکو از ورنجیه بود بانگ بر روی زد که تا جرماغون نویان رفته تو بجای او در ایران زمین چه کرده و کدام صف شکسته و کدام یاغی را بایلی در آورده جز آنک لشکر مغول را بجهت و عظمت خلیفه و ترسانی، او زانو زد و عرضه داشت که تقصیر نکرده‌ام و آنچه مقدور بوده بتقدیم رسانیده‌ام از در ری تا حدود روم و شام يك روی کرده‌ام مگر کار بغداد که از کثرت خلق و بسیاری سپاه و سلاح و اهبت آنجا و راههای باریک دشوار که در پیش است لشکر بدان حدود کشیدن متعذر است باقی حکم پادشاه راست بهر آنچه فرماید بنده و فرمان بردارم، بدان سخن نایره غضب او تسکین یافت و فرمود که ترا میباید رفت که آن ولایت را تا کنار دریای مغرب از دست فرزندان افریس و لسکاری (۵) مستخلص گردانی، بایجو نویان بر فور باز گشت و بولایت روم لشکر کشید و تمامت روم را بگرفت و قتل و غارت کرد، تاریخ این لشکر کشی بایجو بروم (که دوّمین تاخت و تاز اوست بر آن ولایت)

(۱) ابن بیی ص ۲۲۹، و جهان آرا ورق ۹۵، (۲) ابن العبری ص ۴۴۰،

(۳) رجوع شود بسامعوتنامه ابن بیی ص ۲۲۴-۲۲۵،

(۴) جهانگشاج ۳ ص ۹۲، و جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۱۲۶،

(۵) کذا فی جامع التواریخ جلد هولاکو طبع ناظم بلوچه ص ۴۷، ولی در طبع کاترمر

ص ۲۲۴: افریس و ارکار (۶)

بنصریح ابن بیبی در سلجوقنامه ص ۲۸۷ در سنه ۶۵۴ بوده است، و بروایت ابن العبری در مختصر الدول ص ۴۶۲ در سنه ۶۵۲، و بروایت جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۲۰-۲۲۴ در سنه ۶۵۵ (۱)،

و سپس در وقت جازم العزیز هولاکو بفتح بغداد در اواخر سنه ۶۵۵ فرمان داد تا لشکرهاى جرمانگون و بایجو نویان که یورش ایشان در روم معین بود بر مبنه از طرف اربل بموصل آیند و از جسر موصل گذشته در جانب غربی بغداد نزول کنند (جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۶۲)، در نیم محرم ۶۵۶ بایجو نویان و یوقا نیور و سونجاق نوین بموعدی که بود از راه دجیل از دجله گذشت بمحدود نهر عیسی رسیدند و سه شنبه منتصف محرم بر جانب غربی بغداد مستولی شدند و در محلات شهر بکار دجله فرود ۱۰

(۱) باین مناسبت یاد آوری میکنیم که صاحب جامع التواریخ را درین مورد یعنی در مورد لشکر کشی دوم بایجو بروم خط فاحش بسیار عجیبی روی داده است از فرار ذیل: پس از آنکه در ابتدای این فصل تصریح کرده که در سنه ۶۵۴ و در آن وقت سلطان بایجو نویان بفرمان هولاکو بروم باز گشت گوید (ص ۲۲۴): «و در آن وقت سلطان روم غیاث الدین کبشرو پسر علاء الدین بود بموضع کوبه داغ با بایجو نویان مصافح داد و شکسته شد بایجو غایت روم را بگرفت و قتل و غارت کرده انبیا و حال آنکه سلطان غیاث الدین کبشرو بازده سال قبل ازین تاریخ در سنه ۶۴۴ وفات نموده بوده (گزیده ۲۱۴ و منعم یاشی ۲: ۵۶۹)، و جنگ بایجو نویان با سلطان غیاث الدین کبشرو در کوبه داغ چهارده سال قبل از ورود هولاکو بایران بوده است در ۶ محرم سنه ۶۴۱ (رجوع بمسوق ص ۴۶۸) نه در سنه ۶۵۵، و این جنگی که پس از ورود هولاکو بایران بایجو نویان با سلاجقه روم نمود با سلطان غیاث الدین کبشرو که چنانکه گفتیم بازده سال قبل ازین تاریخ وفات کرده بود بلکه با پسر او سلطان عز الدین کیکاوس نانی (۶۴۴-۶۵۴) بود در ۲۲ رمضان سنه ۶۵۴ (ابن بیبی ۲۸۷)، و در کوبه داغ نیز نبود بلکه در خان سلطان بود ما بین فونیه و آق سرا (مختصر الدول ۴۶۲)، پس چنانکه ملاحظه میشود این فصل جامع التواریخ حاوی چندین سهو فاحش بسیار بزرگ است، و واضح است که جامع التواریخ لشکر کشی دوم بایجورا بروم در ۶۵۴ با لشکر کشی اول او بهمان مملکت در ۶۴۰-۶۴۱ اشتباه کرده است،

آمدند و در ۲۲ محرم ابتداء حرب کردند هولاکو از طریق خراسان و بایجو و سونجاق از جانب غربی آنجا که بپارستان عضدی است (ایضاً ص ۲۷۸-۲۸۲)، - و پس از فتح بغداد و تصمیم هولاکو بحرکت بجانب شام در رمضان ۶۵۷ بایجو و سنکفور را بر مینه خود تعیین نمود (ایضاً ص ۲۲۸)، و ازین بیعد در جامع التواریخ جلد هولاکو دیگر هیچ اسمی ظاهراً از بایجو صاحب ترجمه نیست، ولی در همان کتاب در جلد متعلق باقوام ترک و مغول تسمه احوال او و اولاد او را رشید الدین بنفصل ذیل بیان نموده است، در فصل راجع بقوم یسوت از اقوام مغول گوید:

- «و قدان که امیر بزرگ و حاکم بوده و بوقای که بزرگ بیتکچیان بوده و بایجو نویان نیز از یسوت اند، بایجو از خوشان جبه است اوکنای قآن او را با جورماغون بهم فرستاده بود و هزاره دانسته و بعد از آن تومان دانسته و بایجو روم را ایل گردانید و بدان غرور و مباحث نموده که روم را من ایل کردم هولاکو خان او را طلب داشته و گناه کار گردانید بیاسا رسانید و از مال او یک تپه تمام بسته و آن تومان را بجمک یرلیغ منککو قآن پسر ۱۵ جرماغون شیرامون دانسته، و پسر بایجو نویان اداک بوده و هزاره دانسته و پسر اداک سولامیش که در روم بود پادشاه اسلام [غازان] خلد الله ملکه او را سیورغامبشی فرموده و پنج هزار سوار داده آنجا امیر تومان گردانید و دل دگرگون کرد و با یابنجار و بوجو غور را بکشت و بدان گناه بیاسا رسید»، (جامع التواریخ طبع برزین ج ۱ ص ۲۸۱-۲۸۲)،
۲. ازین قرار معلوم میشود که قتل بایجو بفرمان هولاکو مابین رمضان ۶۵۷ که تاریخ حرکت اوست بشام بر مینه هولاکو و ربیع الثانی ۶۶۴ که تاریخ وفات خود هولاکوست روی داده بوده است بالقصرورة (۱)،

(۱) برای مزید اطلاع از سوانح احوال بایجو نویان رجوع شود بمآخذ ذیل: مختصر النول ابن العبری (رجوع بفرست آن)، و سلجوقنامه ابن بیی (رجوع بفرست آن) و حوادث الجامعة ص ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۴، و جامع التواریخ طبع کانر مسر ص ۱۱۸

ص ۲۸۳ س ۱، کریت، از سیاق عبارت جامع التواریخ ص ۲۶۴ در فتره معادله ما نحن فيه: «مبسر» از حدود لرستان و بیات و تکریت [صح: کریت] و خوزستان تا ساحل عمان می آمدند» بر میآید که کریت بدون شك ناحیه بوده در حدود یکی از ولایات ثلاث مذکوره یعنی لرستان یا بیات یا خوزستان، و در حقیقت در تاریخ گریه در فصل «تاریخ لر کوچک ذکر ناحیه و نیز قلعه بهین اسم دو مرتبه آمده است، در شرح حال شجاع الدین خورشید از ملوک آن ولایت گوید ص ۵۴۹: «اورا نایبناگاه کریت بود و زمستانگاه دله و ملاح»، و در شرح احوال عز الدین گرشاسف گوید ص ۵۵۲: «اکثر لران جانب حسام الدین خلیل داشتند شکست بسر عز الدین گرشاسف افتاد قصد قلعه کریت کرد که ۱۰ رزش ملکه خانوم بر آنجا بود» (۱)، پس بظن غالب بل بنحو قطع و یقین این کریت ما نحن فيه که مبسر هولاکو در وقت حرکت وی از همدان بجانب بغداد از حدود آن ناحیه عبور کرده همان کریت لر کوچک باید باشد بدون شبهه، دوست فاضل من آقای مینورسکی (۲) مستشرق روسی در دائرة المعارف اسلام در عنوان «لرستان» (ج ۴ ص ۵۳) نقلاً از قول ۱۰ چیریکوف (۳) روسی از مأمورین تعیین حدود ایران و عثمانی در سنوات

۱۲۶۲، ۱۲۶۴، ۱۲۷۸، ۱۲۸۰، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، و فستی دیگر از همان کتاب طبع برزین ج ۱ ص ۲۸۱-۲۸۲، ایضاً فستی دیگر از همان کتاب طبع بلوکه ص ۲۵۸، ۱۵۴۸ و طبقات ناصری ۴۲۶، ۴۲۳، و الفخری ۴۵۲-۴۵۴ (در هر دو مأخذ اخیر بهشت «باجوه» و جهانگشا ۲: ۲۴۴، و ۴: ۲۴) «تایبوس» جاء مثناة فوقیه، و وصاف ۴۱، ۴۲ (ایضاً جاء مثناة فوقیه)،

(۱) ابن همین دو فتره راجع بکریت در شرفنامه شرف خان بدلیسی در تاریخ آکراد (طبع بطرزبورخ ج ۱ ص ۴۸ و ۴۹) نیز آمده ولی چون مأخذ کتاب مزبور نیز در این فصول ظاهراً فقط تاریخ گریه است و بس لهذا آنرا سند مستقلی نمیتوان محسوب نمود.

(۲) M. V. Minorsky.

(۳) Uritskow *Prilozheni Journal*, St.-Petersbourg, 1875, p. 133.

۱۸۴۸-۱۸۵۲ میلادی ذکری از قلعه گریت (با گاف فارسی) واقع در جنوب یختم آباد حالیه که محل اقامت ایل پایی است نموده است، و بعقیده مستشرق مزبور در مکتوب خصوصی برآقم سطور این قلعه گریت چیریکوف همان گریت مذکور در تاریخ گریت و شرفنامه باید باشد بدون تردید،

ص ۲۸۶ س ۷، صاحب دیوان، مراد فخر الدین ابوطالب احمد ابن الدامغانی از معاریف اعیان دولت مستنصر و مستعصم عباسی است، صاحب ترجمه در عهد دو خلیفه مزبور غالباً متقلد اشغال جلیله و مناصب رقیبه دولتی میبود که تفصیل آنها مشروحاً در حوادث الجامعه مرتباً بر سزین مسطور است ولی چون شرح جزئیات آن وظایف از حدود گنجایش این حواشی بیرون است از خویش در آن صرف نظر نمودیم، از جمله در سنه ۶۲۶ از جانب خلیفه مستنصر در جزو هیئت سفاری در تحت ریاست فلك الدین بن سندر الطویل و سعد الدین بن الحاجب با هدایا و تحف بسیار بدربار سلطان جلال الدین منکبری که در آن اوان بمحاصره خلاط اشغال داشت فرستاده شد، شرح این سفارت را صاحب حوادث الجامعه ص ۴-۵، ۱۴ مجملاً و نسوی در سیره جلال الدین منکبری ص ۱۸۹-۱۹۱ منصلاً ذکر کرده اند (۱) ولی این مؤلف اخیر نای از فخر الدین دامغانی ما نحن فیه نبرده است،

در سنه ۶۴۲ صاحب ترجمه از جانب خلیفه مستعصم بالله بوظیفه صاحب دیوانی منتصب گردید (۲) و تا فتح بغداد بدست هولاکو در همان شغل باقی بود و هولاکو نیز بعد از فتح بغداد او را در همان وظیفه بسر فرار

(۱) این سفارت دوم است از جمله سه سفاری که از جانب مستنصر مقارن فتح خلاط بدربار سلطان جلال الدین منکبری فرستاده شد، شرح سفارت اول در سیره جلال الدین ص ۱۸۲-۱۸۹، و سفارت دوم در ص ۱۸۹-۱۹۱، و سفارت سوم در ص ۲۰۴-۲۰۵ مسطور است،

(۲) حوادث الجامعه ص ۲۰۲،

گذارد^(۱۱) و مزید اکرام و انعام از همگان ممتاز گردانید و خانه او را در بغداد با سرکه بدانجا پانحنه بود از قتل و غارت مصون داشت، در سال بعد از فتح بغداد یعنی در سنه ۶۵۷ صاحب ترجمه با جمعی از صدور و اعیان عراق برای رفع محاسبات مرجوعه بدیشان باردوی هولاکو که در آن اوان در آذربایجان میبود سفر کردند، هولاکو مبعثاً در باره وی عنایت و اکرام نموده خواست تا حکومت عراق را نیز بعهده وی محول سازد ولی نجم الدین عمران^(۱۲) نای که سابق از عمال خلیفه و پس از فتح بغداد از جانب هولاکو بتولیت بعضی اعمال شرقی آن ناحیه مقرر و بلقب ملک ملقب گشته بود در نزد هولاکو از وی سعایت نمود که او یکی از منسوبین خلیفه را از زندان مداین خلاصی داده تا بشام رفته است، جمیع مساعی^{۱۰} صاحب ترجمه در نتیجه این سعایت در حال باطل گردیده حکم باخذ و حبس وی صادر گشت و در همان حبس در آشنه از محال اورمیہ وفات نمود در سن شصت و پنج سالگی^(۱۳)،

ص ۲۸۷ س ۸، برج عمم، برج عمم (یا برج عجمی بطبق سایر
 (باخذ) عبارت بوده از برج بزرگی واقع در قسمت شرقی بغداد در منتهای^{۱۵}

(۱۱) ذیل جهاننگنا ۲: ۲۹۲، و جامع التواریخ ص ۴۰۶،

(۱۲) برای اطلاع از سوانح احوال این نجم الدین عمران رجوع شود بحوادث الجماعه ص ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، و جامع التواریخ طبع کانترمر ص ۳۰۲، ۳۰۸، ووصاف ص ۴۱-۴۲ (مبعثاً)؛ - نجم الدین عمران مذکور در سنه ۶۶۲ در بغداد در حکومت علاء الدین عطا ملک جوینی مؤلف جهاننگنا محکوم بقتل گردیده بجازات رسید (حوادث الجماعه ص ۳۵۱)،

(۱۳) برای مزید اطلاع از تفصیل احوال این فخر الدین صاحب دیوان رجوع شود باخذ ذیل؛ ذیل جهاننگنا ۲: ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، و مختصر الذول ص ۴۷۳، ۴۷۵ (فقط بلفظ «صاحب الذیوان»؛ و حوادث الجماعه ص ۵-۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴،

زاویه شرقی و جنوبی دیوار قدیم آن شهر یعنی زاویه که از النقاء دو ضلع شرقی و جنوبی دیوار قدیم بغداد^(۱) با یکدیگر حاصل میشد ما بین باب الحلبه (= باب العظیم^(۲) این اواخر) از طرف شمال و باب گلوآزی^(۳) (= باب الشرقی کنونی) از طرف جنوب، و وجه تسمیه این برج بهرچ عجم یا عجمی ظاهراً باین مناسبت بوده که برج مزبور در محاذات محله قطیعه العجم^(۴) از محلات مشهور بغداد واقع بوده است، و وجه تسمیه که طابع حوادث الحجامه در حواشی ص ۲۲۶ از آن کتاب از کتابی موسوم بهجهت الأسرار نقل کرده که چون شیخ عبد القادر گیلانی مدنی در این برج اقامت نموده بوده لذا بهرچ عجمی مشهور شد^(۵) بنظر مصنوعی میآید، و بهرچ عجمی را در عهد عثمانیان «طایبه الزاویه» می نامیدند یعنی «برج گوشه»، و طایبه کلمه ترکی است یعنی برج و «باستبون» و ظاهراً مأخوذ از کلمه عربی «تعیبه» است^(۶)،

(۱) محل این دیوار قدیم بغداد را که در قسمت شرقی آن شهر واقع و اکنون مربع مستطیلی بوده که دو ضلع افصر آن عبارت بوده از دو ضلع شرقی و جنوبی و یک ضلع اطول آن عبارت بوده از ضلع شرقی دیوار و ضلع اطول دیگر آن که ضلع غربی آن باشد عبارت بوده از حود دجله در عموم نقشه های جدید بغداد بانگلیسی و اصفا نشان میدهند بطوریکه تعیین محل برج عجمی در نهایت سهولت است و مجرد نظر بنقشه واقع میشود کجا بوده است، (۲) محل این دروازه و خرابه های آن نیز در عموم نقشه های جدید بغداد نشان میدهند، (۳) رجوع شود بنا بعد ص ۴۷۵-۴۷۶،

(۴) رجوع شود بهجزم البلدان در تحت همین عنوان، (۵) نقل النسخ عبد القادر الجیلی رضی الله تعالی عنہ بالبرج المستوی الآن برج العجمی احدی عشرة سنة و بحول اقامتی فیہ ستمی برج العجمی، الیهجه ص ۶۰ (الحوادث الحجامه ص ۲۲۶ ح ۱۱)؛ (۶) در خصوص وقایع تاریخی راجع بهرچ عجمی در حین محاصره بغداد رجوع شود نیز بمختصر الدول ص ۴۷۴، و حوادث الحجامه ص ۲۲۶، و الفخری ص ۲۵۵، و جامع التواریخ طبع کاتومر ص ۲۸۰، ۲۸۶، و برای تعیین موقع آن رجوع شود بکتاب «بغداد در عهد خلافت بنی عباس» از استرعیج ص ۲۹۲-۲۹۴، ۴۴۰-۴۴۱ و بنقشه ۸ از همان کتاب و نقشه های جدید بغداد بانگلیسی بعد از جنگ عمومی،

ص ۲۸۸ من ۱۲، بیارستان عضدی، بیارستان عضدی از ابنیه معروف عضد الدوله دیلمی و واقع بوده در شمال غربی بغداد بر ساحل غربی دجله و متصل بدان مابین مشهد کاظمین علیهما السلام و بغداد امروزه، و اکنون مطلقاً و اصلاً نشانی و اثری از آن باقی نیست و حتی در عصر ابن بطوطه یعنی در سنه ۷۲۷ هجری که سیاح مزبور بغداد ورود کرده بوده نیز تصریح خود او بکلی بایر و خراب بوده است (۱).

ص ۲۹۰ من ۲، شرف الدین مراغی، اسم او بهین صورت و در عین همین مورد ما نحن فیه یعنی در حکایت فتح بغداد و فرستادن اهل شهر او را با جمعی دیگر از معارف بحضور هولاکو برای طلب امان در مختصر الدول ابن العبری ص ۴۷۴ و جامع التواریخ رشید الدین ص ۴۰۲ مسطور است و زیاده بر این هیچگونه اطلاعی راجع بدو در هیچیک از کتب تواریخ و رجال و غیره نتوانستم بدست بیآورم.

ص ۲۹۰ من ۴، شهاب الدین زنگانی، هو شهاب الدین ابو المناف احمد بن محمود الزنجانی از علماء بغداد، بتفاریق مدرس مدرسه نظامیه و مدرسه مستنصریه بغداد و فاضی الفضا آن بلک بوده و او را تفسیری بوده بر قرآن و از خلیفه ناصر الدین الله بطریق اجازه روایت احادیث می نموده، در سنه ۷۵۶ اندکی پس از فتح بغداد وفات یافت (۲).

ص ۲۹۰ من ۶، دروازه کلوازی، دروازه کلواذ یا بطریق عموم مأخذ

(۱) رجوع شود بنقدی ص ۱۲۰، و یا قوت در عنوان «خلد» ج ۲ ص ۴۵۹، و ابن خلکان در شرح احوال عضد الدوله ۱: ۲۵۶، و سرتنامه ابن بطوطه ۲: ۱۰۷، و کتاب بغداد در عهد خلافت بنی عباس از لسترنج ص ۱۰۲ پیوسته ۴۴۲، ۴۴۶، و نقشه ۵ و ۸ از همان کتاب، و حواری حوادث الجماعه ص ۱ ح ۱، (۲) رجوع شود به مختصر الدول ابن العبری ص ۴۷۴، و جامع التواریخ طبع کانمر ص ۴۰۲، و حوادث الجماعه ص ۲-۱۰۷، ۱۰۷، ۲۲۷، ۴۴۸، و طبقات الشافعیة سبکی ج ۵ ص ۱۵۰.

دیگر دروازه گُلَوَادی بالف منصوره در آخر عبارت بوده از یکی از دروازه‌های مشهور بغداد در قسمت شرقی دجله و واقع بوده در منتهی البه غربی ضلع جنوبی دیوار بغداد آنجا که دیوار مزبور بدجله متصل میشد ولی دروازه گُلَوَادی بمسافت قلیلی در مشرق دجله بوده است، و اکنون نیز در ایام ما این دروازه باقی و معروف است بیاب الشرق و در عوم نقشه‌های جدید بغداد بعد از جنگ عمومی موقع آن مرسوم است، ولی عجب است که این دروازه که بکلی در جنوب بغداد واقع و در نقشه‌های انگلیسی نیز همه جا از آن به «دروازه جنوبی»^(۱) تعبیر شده است در نزد خود اهالی به «باب الشرقی» مشهور است، و اصل گُلَوَادی که اسم قدیم این دروازه از آن مأخوذ است نام یکی از نواحی مشهور اطراف بغداد بوده در طرف جنوب مایل بشرق آن شهر و موضعی باصفا و جای نزهت و تفریح اهل ذوق بوده و نام آن در اشعار شعرای عباس از قبیل ابو نواس و غیره بسیار آمده و چون دروازه مذکور در محاذات آن ناحیه واقع بوده لهذا بدان اسم معروف شده است^(۲)،

ص ۲۹۱ س ۶، ابن درنوس (متن: ابن دربوس)، در حواشی ذیل صفحات گنیم که بظن غالب صواب در املائی این کلمه بطبق النخری و حوادث الجامعه و بعضی نسخ جامع التواریخ ابن درنوس است یا نون بجای باء موخده ولی چون در جمیع نسخ متن این کلمه ابن دربوس با باء موخده مسطور بود لهذا ما نیز متن را همچنان بدون تصرف بحال خود باقی گذاریم^(۳)،

(۱) South Gate. (۲) رجوع شود بمعجم البلدان و مراد الاطّلاع مردود در عنوان «کلواذی»، و مختصر الدول ص ۴۷۵ و النخری ص ۴۵۴، و جامع التواریخ طبع کانرمر ص ۱۲۸۲، ۱۲۹۸، ۴۰۴، و بکتاب «بغداد در عهد خلافت بنی عباس» از لسترنج ص ۲۹۴-۲۹۵، ۳۴۱-۳۴۲، و نقشه ۷ و ۸ از کتاب و نقشه‌های جدید بغداد؛
(۳) سایر اختلاف فراوان این کلمه را در ص ۲۸۶ ح ۷ و ص ۲۹۱ ح ۸ بیان کرده‌ام و اینجا بیش بتکرار آن نمی‌پردازم؛

و هو عبد الغنی بن المدنیوس الملقب بنجم الدین الخاص از خواص
مغربان مستعصم بالله عباسی، وی ابتدا یکی از ادانی الناس و سر کورهای
آجر پزی بغداد کارگر بود و سپس در عهد مستعصم در یکی از برجهای
کیوتران خلیفه مستخدم گردید و پس از آن در عهد مستعصم از این مرتبه
نیز ترقی کرده برتبه رئیس براجین یعنی مباشرین برجهای کیوتران نایل آمد
و مندرجات کارش بالا میگرفت تا بالأخره حاجب دربار مستعصم و بلقب
نجم الدین الخاص ملقب گردید و خلیفه او را سرگزید و بخود نزدیک
گردانید و در مهم امور مملکتی همواره بسا وی مشورت نمودی و رأی
او را کار بست و او مابین خلیفه و ارکان دولت تردد داشتی و توسط
کردی و هرگاه مجلس وزیر آمدی وزیر از جای برخاستی و مجلس را خلوت
ساختی و صاحب دیوان مطالب خود را بتوسط او بملاحظه مستعصم رسانیدی،
بعد از فتح بغداد بدست مغول هولاکو او را ابتدا بسمت «خازن دیوان»
یعنی خزانه داری اداره حکومت و سپس بوظیفه «خازن کارخانه» یعنی
ظاهرًا خزانه داری و ریاست اداره کارگران و عملیات و صنایع که در
دوره حکومت مغول از ادارات مهم دولتی محسوب میشد منصوب گردانید (۱)،
و تا آخر عمر در همین وظیفه باقی بود تا در سنه ۶۷۷ که در بغداد
وفات یافت و در همان شهر در منزل شخصی خود مدفون شد (۲)،

۱۱۱ و ثبت بعد واقعه بغداد خازنًا بالدیوان ثم نُقِلَ خازنًا الی الکراخانه فینی
علی ذلك فی ان مات» (حوادث انجمنه ص ۲۰۷)، چنانکه در متن گفته شد در
عهد حکومت مغول امپد خاصی بداره امور عملیات و کارگران و صنایع داد، میشد و
اداره مخصوصی برای تشیت امور این طبقه از مردم در جزو دوایر دولتی ایجاد شد بوده
باسم «کارخانه» یا «اوران» که عبارت اخرای همان کلمه است بمعنی رجوع شود
بص ۴۷۸) (۲) برای مزید اطلاع از احوال این درنوس رجوع شود بختصر
الدول ص ۴۷۳، ۴۷۵، و حوادث انجمنه ص ۲۹۴-۲۹۷، ۲۳۲، ۴۰۷-۴۰۶، ۴۲۳، و
الخری ص ۴۹-۵۱ (که شرح حال نسبه مفصلی از صاحب ترجمه بدست میدهد) و جامع
التواریخ طبع کاتربر ص ۲۲۸، ۲۹۴

ص ۲۶۲ س ۲، اوزان، کذا فی جمیع النسخ بزاء معجمه، و همچنین است بعینه در فقرة معادله عبارت ما نحن فیه در جامع التواریخ طبع کاترمیر ص ۲۰۶: «و علی بهادر را بشحگی اورتافان و اوزان نامزد کردند»، و طابع مذکور در حواشی این موضع گوید که کلمه «اوزان» در اصطلاح مورخین عهد مغول بمعنی عملجات و صنعتگران استعمال میشد و چند شاهد دیگر نیز برای این مدعی آورده از جمله: «اوزان بسیار از کانگر و نیر تراش» (جامع التواریخ ورق ۴۲۹ ب)، «اوزان که زین و لجام می ساختند» (ایضاً ورق ۴۴۰ ب)، «و تمامت اوزان را بغارت برده» (وصف ورق ۱۱۰۱)، - در جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۴۹ نیز این کلمه بعین همین معنی آمده ولی در آنجا بصورت «اوران» با راه مهمله نه «اوزان» با زاء معجمه و نصه: «[اوکتای] فرمود تا اوران مسلمان بر ملک روزه راه قراقورم جائی که در قدیم جانور داران افراسیاب آنجا بودندی و آنرا کرچاغان گویند کوشکی بساختند»، و بلوشه در حواشی این موضع در ص ۱۲۵ گوید که اوران^(۱) کلمه مغولی است بمعنی عملجات و کارگران و صنّاع، و همچنین^{۱۵} در قاموس ترکی بفرانسه پایه دو کورتی ص ۵۲ و در حلیة الانسان و حلیة اللسان جمال الدین بن مهتا از معاصرین دولت مغول در فصل لغات مغولی طبع استانبول ص ۲۲۶ نیز این کلمه در مردوجا «اوران» با راه مهمله عنوان شد و بقریب همین معنی یعنی صنعت و حرفه و پیشه (بجای صنعتگران و پیشه‌وران) تفسیر شده است، پس بنا بر مقدمات مذکوره بظن غالب صواب در املائی این کلمه «اوران» با راه مهمله است و با زاء معجمه ظاهراً تصحیف نسّاع است که چون از مفهوم این کلمه آگاهی نداشت‌اند آنرا بتائون معمولی تصحیف اخفی با‌عرف به «اوزان» جمع وزن که مأنوس طابع ایشان بوده تصحیف کرده‌اند،

ص ۲۹۲ س ۲، استو بهادر، در جمیع نسخ ذیل جهانگشا که در تصرف راقم سطور است این کلمه واضحاً بهمین صورت یعنی استو با الف و سین مهمله و تاء مثناة فوقیه و در آخر واو مسطور است، ولی در عموم کتب تواریخ دیگر که از عهد مغول باقی مانده از قبیل حوادث الجماعه و النخری و جامع التواریخ و وصاف بلا استثنا نام این شخص یعنی نام آنکس که هولاکو بعد از فتح بغداد او را به سمت شهنشاهی آن شهر منصوب نمود مطلقاً و در جمیع مواضع «علی بهادر» مسطور است بجای این کلمه غریب «استو بهادر» که فقط در کتاب حاضر بنظر رسید و بس و منصوص از آن نیز معلوم نشد، و اینک برای منایسه همین عبارات مأخذ مذکوره در فوق را ذیلاً نقل میکنیم: «و پادشاه از آنجا دیگر روز کوچ فرمود و اوزیر و^{۱۰} صاحب دیوان و این درنوس^(۱) را با بغداد فرستاد وزیر را بوزیری و صاحب دیوان را بصاحب دیوانی و این درنوس^(۱) را بر خلی اوزان و استو بهادر را بشهنشاهی نامزد فرمود» (ذیل جهانگشا ج ۲ ص ۲۹۱-۲۹۲)، - «و هم در آنروز که خلیفه را شهید کردند وزیر مؤید الدین علقمی را براه وزارت و فخر الدین دامغانی را بصاحب دیوانی و علی بهادر را بشهنشاهی اورتاقان و^{۱۰} اوزان نامزد کردند» (جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۰۶)، - «و چون اول کسی از لشکر ایلیخان که ببغداد آمد علی بهادر بود که دزوازه حله^(۲) را مسخر گردانید او را سیورغامبشی فرموده باسقای بغداد [داد]» (وصاف ص ۴۱)، - «و فوض [هولاکو] امر بغداد الی علی بهادر وجعله شهنشاهی» (الحوادث الجماعه ص ۲۴۱)، - «و لما فتحت بغداد سلمت الیه ای^{۲۰} الی ابن العلقمی الوزیرا و الی علی بهادر الشهنشاه» (النخری ص ۴۵۸)، - از مقابله عبارات مزبوره با یکدیگر اصلاً جای شک و شبهه باقی نمی ماند که استو بهادر و علی بهادر هر دو نام یک شخص واحد و دو اسم یک

(۱) و فی الأصل «ابن درنوس»، رجوع بص ۴۷۶، (۲) رجوع شود بص ۴۷۴.

مستأی معین بوده‌اند، پس لابد باید فرض کرد که یکی از این دو کلمه یعنی علی بهادر نام اصلی صاحب ترجمه و دیگری یعنی استو بهادر نام مفوی یا ترکی او بوده یا یکی نام او بوده و دیگری لقب او یا عنوان او یا چیزی ازین قبیل،

بعضی معلومات اجمالی دیگر راجع بشرح احوال صاحب ترجمه که از مآخذ مذکوره در فوق و مخصوصاً از حوادث الجامعة فوطی القفاط شد از قرار ذیل است: (۱) علی بهادر یکی از امراء لشکر هولاکو بود در موقع فتح بغداد و چنانکه اسم او حاکی است مسلمان بوده و همواره بر اداء صلوات در جمعات و تراویح مداومت نمودی (۲)، بلا فاصله بعد از فتح بغداد در ۱۰ سنه ۶۵۶ هولاکو ویرا چنانکه در فوق گفته شد بسمت شنگی آن شهر تعیین کرد، در سنه ۶۵۸ صاحب ترجمه با عماد الدین عمر بن محمد فروزینی و جمعی دیگر از صدور عراق باردوی هولاکو که در آن اوان در شام میبود سفر کرده از عطا ملک جوینی که هولاکو در سنه ۶۵۷ اورا بمشارکت با عماد الدین عمر فروزینی مزبور بحکومت کل عراق موسوم گردانید بود سعایت کردند و اورا بتصرف در اموال دیوانی منہم ساختند، هولاکو بتحقیق آن قضیه حکم نمود و پس از ثبوت گناه در یارغو بقتل عطا ملک و سپس بشناعت بعضی از اعیان بستردن موی محاسن او فرمان داد، عطا ملک از آن پس سا مدتی هرگاه در دیوان نشستی روی خودرا پوشیده داشتی (۳)، در سال ۶۵۹ شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان مالک از اردوی هولاکو ببغداد آمد و فرمانی از پادشاه مزبور بسا خود آورد منضمین برائت ساحت برادرش عطا ملک جوینی از تهمتی که بر وی زده بودند، و پس از قرائت فرمان در دار الحکومه روی خودرا بعلی بهادر نموده گفت موی را

(۱) رجوع شود بحوادث الجامعة ص ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹-۲۵۰، و

الغری ص ۴۵۸، و جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۳۰۶، و وصف ص ۴۱،

(۲) حوادث الجامعة ص ۲۵۰ (۳) ایضاً ص ۲۴۲

هرگاه بستند باز بروید لیکن سررا هرگاه بستند هرگز دیگر بار نروید^(۱)، و از آن لحظه بجد تمام در تدبیر قتل علی بهادر و سایر غمازان بایستاد و از حکام و صدور بغداد در خصوص آنکه چه مقدار از اموال دیوانی در تصرف علی بهادر و یاران او در آمد خطوط بستند و آن محضرا بنظر پادشاه رسانید هولاکو باستکشاف آن قضیه اشارت فرمود و چون در بارغو بیشتر گناهان بر علی بهادر و یاران او بشود رسید بقتل آن جماعت فرمان داد لهذا عماد الدین عمر قزوینی را در سنه ۶۶۰ و علی بهادر صاحب نرحه و همدست او علوی معروف بطویل را در سنه ۶۶۱ یاسا رسانیدند^(۲)،

- ص ۲۹۲ س ۵، سیاه کوه، سیاه کوه نام عده کثیری از اماکن کوهستانی است در ایران و در خارج ایران که بمناسبت رنگ مایل بسپاهی سنگینای آن نواحی از قدیم الایام بهین اسم معروف شده اند، و اما این سیاه کوه محل گفتگوی ما چنانکه از سیاق جامع التواریخ صریحاً واضح میشود موضعی بوده در اطراف همدان در حدود کردستان و ظاهراً واقع بوده در ناحیه کوهستانی مغرب مابل شمال همدان که اکنون کوهستان مزبور بکوه پنجه علی و پنجه علی داغ شهرت دارد و سابقاً به پنجه انگشت موسوم بوده، و وجه تسمیه این ناحیه به پنجه انگشت یا پنجه علی بدون شک بمناسبت وجود پنجه قلّه عمودی الشکل متوازی یکدیگر است در آن کوهستان که از دور تا اندازه شبیه به پنجه انگشت بنظر میآید^(۳)،
- و محلی هماناد که محل اقامت هولاکو و اردوی او در سنوات ۶۵۴-۶۵۶ و یعنی در تمام مدت مابین فتح فلاح الموت و فتح بغداد و مدت قلیلی نیز

(۱) حوادث الجمعه ص ۲۴۶ (۲) ایضاً، ص ۴۴۹-۴۵۰

(۳) رجوع شود بنقشه‌های مسوط ایران، و به «جغرافیای منصل ایران» تألیف

آقای کیهان ج ۱ ص ۶۷ و ج ۲ ص ۲۴۶

بعد از فتح بغداد قبل از آنکه پادشاه مزبور مستقر خود را بنحو قطعی
 بآذربایجان (مراغه، تبریز، الایاغ) انتقال دهد غالباً در نواحی اطراف
 همدان و از جمله در همین سیاه‌کوه مانع فیه بوده است، و اینک بعضی
 شواهد این مدعی: «و [هولاکو] بمبارکی در روز شانزدهم ذی الحجه سنه
 ۵ اربع و خمسين و ستمائه [از کوهستان الموت] مراجعت فرمود کامیاب و
 کامران و رکن الدین در بندگی پادشاه بجانب اردو که در حدود همدان
 بود ملازم» (جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۴ باختصار و جامع التواریخ جلد اسمعیلیه
 نسخه پاریس^(۱) ورق ۱۲۵ ب)، - «هولاکو خان چون از فتح بلاد و قلاع
 ملاحظه فارغ شد در ربیع الاول سنه ۶۵۵ از حوالی قزوین بجانب همدان
 ۱۰ توجه فرمود» (جامع التواریخ جلد هولاکو طبع کانرمر ص ۲۲۰)، - «و
 هولاکو خان [پس از مراجعت از قلاع الموت] بصحراء همدان نزدیک
 خانه‌باد(?) که مرغزاری است کرستان [ظاً: از کردستان] نزول فرمود و
 بتربیب و تجهیز لشکر مشغول شد» (ایضاً ص ۲۲۴ باختصار)، هولاکو
 خان از پنج انگشت حدود همدان که اردوی او بود رسولان خلیفه را
 ۲۰ اجازت انصراف فرمود» (ایضاً ص ۲۳۶ باختصار)، - «و هولاکو خان در
 مرغزار زکی(?) از حدود همدان اوغروقتار را رها کرد و قیاق نویان را بر
 سر [آنها] بگذاشت و در اوایل محرم سنه خمس [صح: ستا] و خمسين
 و ستمائه با لشکرها در قلب که مغول قول گویند بر راه کرمانشاهان و
 حلوان [بجانب بغداد] روانه شد» (ایضاً ص ۲۶۴)، - «و هولاکو خان
 ۲۵ [در مراجعت از فتح بغداد] روز چهارشنبه یازدهم ماه ربیع الآخر باغروق
 رسید بحدود همدان و سیاه‌کوه» (ایضاً ص ۲۱۲)^(۲)،

Suppl. persan 1384 (1)

(۲) نام سیاه‌کوه علاوه بر ذیل جهانگشا و جامع التواریخ در مواضع ذیل نیز
 آمده: مختصر الدول ص ۴۷۵، و حوادث الجامعة ص ۳۳۷، ۴۴۲، ۴۷۶، ۴۷۷،

ص ۲۹۲ س ۵-۶، «و اهل حله پیش ایل شک بودند»: تفصیل
 ایل شدن اهل حله در جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۲۱۰ و حوادث
 الحامه ص ۴۳ مجللاً و در تاریخ و صاف ص ۴۶ منصلاً مذکور است،
 ولی از همه اینها متصل تر و منتهی تر شرحی است که علامه حلی (حسن بن
 یوسف بن علی بن المطهر الحلی متوفی در ۲۱ محرم سنه ۷۲۶) در کتاب
 کشف البقین فی فضائل امیر المؤمنین (طبع تبریز در آخر کتاب الألقین
 هان مؤلف، سنه ۱۲۹۸ ص ۱۷-۱۸) بروایت از پدر خود یوسف بن علی
 بن المطهر مذکور که خود شخصاً یکی از سفراء اهل حله بوده بدربار هولاکو
 و در هنگام محاصره بغداد مجبور پادشاه مزبور رسیده بوده ذکر کرده است،
 و عین همین فصل را تفلاً از هان کتاب کشف البقین مرحوم آقا محمد باقر^{۱۰}
 خوانساری نیز در کتاب روضات الجنات ص ۲۷۲ در شرح اجوال پدر
 علامه یوسف بن علی سابق الذکر بتمامه درج کرده است، رجوع شود بدو
 مأخذ مشار الیهما،

فائت حواشی جلد اول

(حاشیه در خصوص «ناکور»)

ص ۲۰۵ س ۸-۹: «و از روم سلطان رکن الدین و سلطان
ناکور (۱)»، - ایضاً ص ۲۱۲ س ۱۵: «و سلاطین ناکور (۲) و حلب و
ایلجیان را یرلیغ دادند»، - کلمه «ناکور» را درین دو موضع چون در
حین طبع موافق بتصحیح آن نشدم بهمان نحو بی نقطه که در نسخه اساس
(آ) بود باقی گذاردم ولی بعدها بفرینة فقره معادله دو عبارت مذکور در
مختصر الدول ابن العبری (که چنانکه معلوم است غالب فصول راجع بتاریخ
مغول و خوارزمشاهیة کتاب خود را تقریباً بعین عبارت و حرفاً بحرف از
جهانگشای جوینی ترجمه کرده است) (۳) بنحو وضوح محقق شد که صواب
درین کلمه در هر دو موضع مذکور «ناکور» با ناء مثناة فوقه است
بتفصیل ذیل:

در فقره اول که صحبت از قوریلنای جلوس کیوک خان در فراقورم
و تعداد اسامی ملوک و شاهزادگانی است که از اقطار عالم بچشم مذکور حاضر
۱۰ شده بوده اند بعین عبارت جهانگشا و مختصر الدول از قرار ذیل است:

مختصر الدول ص ۴۴۸

«ومن الترم السطان رکن الدین
و من الأرمن الکندسطلب اخو
التکنور حاتم»

جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۵

«و از روم سلطان رکن الدین و
سلطان ناکور»

(۱) کذا فی آب، ج د: باکور، ۵: ناکور؛

(۲) کذا فی آب، ج: باکور، ۵: ناکور، د: لور؛

(۳) رجوع شود به مقدمه جلد اول جهانگشا ص ۵۳-۵۴؛

پس معلوم میشود که از بلاد روم یعنی از ممالک مختلفه آسیای صغیر دو نفر از شاهزادگان بچشم جلوس کیوک خان حضور بهم رسانیده بوده‌اند که یکی از آنها بنصریح هردو مؤلف مزبور سلطان رکن الدین [قلج ارسلان رابع این سلطان غیاث الدین کبکسرو ثانی از سلاجقه روم] بوده، و دیگری را که جوینی فقط بلفظ میهم محمل «سلطان ناکور» نام برده این العبری بعبارت روشن‌تر تمام‌تر «و من الأرمن الکندسطیل اخو التکفور حاتم» تعبیر کرده که ازین عبارت او واضح میشود اولاً که این نماینده دوی که از بلاد روم آمده بوده از بلاد ارمن بوده، و ثانیاً آنکه لقب کندسطیل (۱) داشته، و ثالثاً آنکه برادر پادشاه ارمن بوده نه خود او چنانکه عبارت جوینی «سلطان ناکور» موم بلکه صریح در آنست، و رابعاً (و این محل شاهد ماست) آنکه این العبری در مقابل «ناکور» جهانگشا کلمه «تکفور» استعمال کرده است،

و همچنین در فقره دتوم که باز صحبت از ملوک و امراء اطراف است که پس از انقضاء جشن جلوس کیوک خان بایشان بنراخور حال هریک قرابین و درجات داده شده عین عبارت مؤلفین مزبورین از قرار ذیل است:

مختصر الدول ص ۵۴.

جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۲

«و کتب [کیوک خان] برالبع عهد و امان للتکفور و الملك الناصر صاحب حلب»

«و سلاطین ناکور و حلب و ایلچیان را از طرف کیوک خان برالبع دادند»

که اینجا نیز چنانکه ملاحظه میشود این العبری باز صریحاً و واضحاً در مقابل

(۱) کندسطیل (connétable) از القاب شرف اروپائیان قرون وسطی بوده و اصل آن یعنی میرآخور (تحت اللغظی: رئیس اصطیل) بوده و سپس اتساعاً یعنی امیر لشکر استعمال میشد و یکی از درجات عالی نظامی بوده است (رجوع شود بحاشیه طابع مختصر الدول ص ۴۴۸؛ و بعبرم قوانین اروپائی در تحت کلمه connétable)

کلمه «تاکور» جهانگشا «تکفور» استعمال کرده است، پس از مقایسه عبارات دو مؤلف مزبور با یکدیگر شکی باقی نمی‌ماند که آنچه جوینی از آن بلفظ «تاکور» تعبیر میکند عیناً هانست که ابن العبری بلفظ «تکفور» ادا میکند، و بعبارت دیگری معلوم میشود که «تاکور» و «تکفور» هر دو اسم یک مسی و دو املائی مختلف یک کلمه بوده، و نتیجه قطعی آن آنکه صواب درین کلمه در عبارت جهانگشا در هر دو موضع مذکور «تاکور» است با تا. مثلاً فوقانیه بطریق نسخه^{۱۰}، و سایر نسخ همه محرف و نصحیف نسخ است، حال بینیم تکفور و تاکور چه کلمه‌ایست و مقصود از آن چه:

کلمه تکفور را مورخین قرن هفتم الی نهم هجری از قبیل همین ابن العبری ما نحن فیه در مختصر النول و ابن بیبی در تاریخ سلاجقه روم و ابن فضل الله العمری در التعریف بالمصطلح الشریف و فلفشندی در صبح الأعشی و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب و لابد غیر ایشان نیز در ماخذ دیگر بعنوان لقب نوعی از قبیل قیصر و خاقان و فغفور و نحوه برای عموم ملوک ارمنیه صغری^(۱) یعنی ارمنیه غربی واقع بر ساحل شمالی شرقی مدیترانه که پای تخت آن شهر معروف سیس^{۱۲} بوده استعمال کرده‌اند، ابن فضل الله

(۱) این مملکت ارمنیه صغری در اواخر قرن پنجم هجری بموسط ارمنه مهاجر که از ارمنستان اصلی از مقابل قدرت روز افزون سلاجقه روم گریخته و باین ولایات کوهستانی واقع در منتهای زاویه شمالی شرقی مدیترانه پناهنده شده بودند تأسیس شد و فریب مدت سه قرن از حدود ۴۷۳-۷۷۶ هجری دوام کرد و عاقبت درین تاریخ اخیر بدست مرالیک مصر منقرض شد، و آخرین ملوک این طبقه لئون ششم که بیاریس پناهنده شده بود در یکی از صوامع آن شهر در سنه ۷۹۵ هجری وفات نمود، و این ارمنیه را مورخین مسلمین غالباً بلفظ بلاد سیس بنامست آنکه پای تخت آن شهر سیس بوده و بلاد الآرمین و بلاد این لاؤن یا این لئون (یعنی Leon) بنامست آنکه نام بسیاری از افراد این سلسله لئون بوده نام بردمانند، و ابن بیبی دائماً این کلمه اخیراً بصورت لیفون می‌نویسد.

(۲) شهر سیس هنوز نیز باقی و واقع است در ۸۵ کیلومتری شمال شرقی ادنه بر لب یکی از فروع رود جیحان موسوم بدلی چای و فعلاً شهرکی است مختصر دارای پنج

العُمَرَى که خود (مانند غالب مورخین مذکور در فوق) معاصر ابن طَبَقَة
ملوک بوده در کتاب التعریف بالمصطلح الشریف طبع مصر ص ۵۵ گوید:
«مَمْلَکَ سِیس، و من ملک منهم سُمی التکفور سمة جرت علیهم منذ کانوا
و الی الآن و الیبت التکفوری ارمن و معتقد هم معتقد البعاقبة او ما یقاربه»،
و فلَقَشَدِی نیز در صبح الأعشی فی صناعة الأنسا طبع مصر ج ۱ ص ۲۱
تقریباً عین همین عبارت را تکرار کرده است، و حمد الله مستوفی در نزهة
القلوب ص ۲۱۸ گوید: «آب عاصی ... در ملک تکفور و سیس که
ارمنیة الأصغر [کذا] میخوانند گذشته بدریای روم میریزد»، و ابن یسبی
در تاریخ سلاجقة روم غالباً از ملوک این ارمنیه بلفظ «تکور» که املائی
دیگر تکفور است تعبیر میکند (از جمله مثلاً ص ۴۲-۴۵، ۶۶-۶۷، ۲۵۰)،
ولی گاه نیز بلفظ «تکفور» بطنق مآخذ عربی (از جمله مثلاً ص ۹ و ۴۰)،
رجوع شود نیز مختصر الدول ابن العبری ص ۴۴۸، ۴۵۰، که عین عبارت
او سابقاً مذکور شد و حاجت بتکرار نیست،

و اصل کلمة تکفور با صور مختلفه آن از تکور و تاکور هم از کلمة ارمنی
«تاگاور»^(۱) میآید که در آن زبان بمعنی پادشاه است و مرکب است از
دو جزء: یکی «تاگ» بمعنی تاج، و دیگر ادات «آور» بضم واو بمعنی
حامل و برنگ و دارا که معادل «وز» فارسی است در امثال کلمات
هنوز و پیشه‌وز و تاجوز و نحوه، و بدون شک «تاگاور» ارمنی از
«تاجور» فارسی گرفته شد که چنانکه معلوم است در فارسی نیز بعین همان
معنی تاگاور ارمنی یعنی پادشاه منعمل است، خاقانی گوید:

هزار نفر سکه و هنوز بعضی آثار نصر تاگاورها در آنجا باقی است (رجوع شود بنایرة
المعارف اسلام در عنوان «ارمن» و «سیس» ج ۱ ص ۴۴۶ و ج ۲ ص ۴۷۳-۴۷۵،
و بیافوت در «سیسه»، و بمجموع توأمیس جغرافیائی اروپائی در عنوان «سیس»)

(۱) Tagavor - رجوع شود بقاموس دُزی در ماده «تکندر» ج ۱ ص ۱۴۹، و حواشی

بلوچه بر جامع التواریخ ص ۵۴۸، و حواشی صالحانی طابع مختصر الدول ص ۴۴۸،

گفتی که کجا رفتند این تاجوران بیک

زیشان شک خاک است آستن جاویدان

این اصل معنی و محل استعمال تکفور بود، ولی گاه نیز مؤلفین مسلمین اتساعاً کلمه تکفور و تکور را در مورد سایر ملوک عیسوی غیر ملوک ارمنیه صغری مثلاً در مورد پادشاهان یونانی قسطنطنیه یا پادشاهان یونانی مملکت طرابوزن^(۱) نیز استعمال کرده‌اند، رشید الدین در جامع التواریخ گوید (طبع بلوچه ص ۵۴۸): «و [عز الدین کیکاوس] از آنجا پیش تکفور استنبول رفت»، و این بطوطه در سفرنامه خود گوید (طبع پاریس ج ۲ ص ۲۴۴): «ذكر الخابون الثالثه... وهی بنت ملك القسطنطينية العظمى السلطان تكفور»، و در موضع دیگر گوید (ج ۲ ص ۴۲۷): «ذكر سلطان القسطنطينية واسمه تكفور بفتح التاء المثناة و سکون الكاف و ضم الفاء و وار و راه» (که چنانکه ملاحظه میشود خیال کرده تکفور نام اصلی آن پادشاه بوده)، و ابن بیبی در تاریخ سلاجقه روم در مورد صحبت از ملوک عیسوی مملکت طرابوزن^(۱) دائماً از ایشان بلفظ «تکور» تعبیر میکند (ص ۵۴-۵۸)، و اصل مملکت ایشان را نیز «جانیت» می‌نامد (ص ۱۳، ۵۴، ۵۸، ۴۴۴)، و ما عنقریب ازین کلمه اخیر مجدداً صحبت خواهیم کرد،

(۱) مملکت یونانی طرابوزن عبارت بوده از مملکت کوچکی منتهی بر سواحل جنوبی دریای سیاه که پای تخت آن شهر معروف طرابوزن بوده و مملکت مزبور در حدود سنه ۶۰۱ هجری متوسط عدّه از شاهزادگان یونانی استنبول که از مقابل هجوم نرنگان صلیبی و استیلای ایشان بر ممالک یونانی (۶۰۱-۶۵۱) از استنبول فرار کرده بودند درین نقاط ساحلی دریای سیاه تأسیس شد و فریب دو قرن و نیم تا سنه ۸۶۴ هجری دوام کرد و درین سنه اخیره بدست سلطان محمد فاتح منقرض شد، و آخرین ملوک این طبقه دارد نام با دده از شاهزادگان خانواده ایشان بدست سلطان مزبور بقل رسیدند، و این سلسله ملوک در کتب تواریخ اروپائی معروفند بلسله کومنین (Comnène) که نام خانوادگی ایشان است (رجوع شود بعلاوه کتب تواریخ قرون وسطی بعنبر معجم اروپائی در ماده «طرابوزن» و «کومنین»)

ایضاً ص ۲۱۲ س ۵، دیار بکر، «دیار بکر» فقط در نسخه
اساس (آ) است، و سایر نسخ هم بجای این کلمه باز همان هیئت «ناکور»
سابق الذکر را صحیحاً یا محرفاً محفوظ داشته‌اند. نکذا: ساج: باکور، و
نسخه ملکی راقم سطور: ناکور، ندارد، و بدون شك بفرینه اتفاق
سایر نسخ غیر آ بر هیئت «ناکور» و نیز بفرینه فقره معادله ابن العبری
که ذیلاً مذکور خواهد شد اینجا نیز مثل دو فقره سابقه صواب «ناکور»
است و «دیار بکر» قطعاً تصحیح من عندی کاتب آ باید باشد که چون
مقصود از «ناکور» را نفهمید بوده و این کلمه را در سیاق عبارت جوینی
در ردف حلب و موصل دیده لابد خیال کرده که «ناکور» تحریف
«دیار بکر» است و آنرا بدین تبدیل کرده، باری عین عبارت جوینی
و ان العبری در مورد ما نحن فیه از فرار ذیل است:

مختصر الدول ۴۴۹ س ۶-۷

«و فی سنة خمس و اربعین و
ستمانه و بی کبک خان علی بلاد
الروم و الموصل و الشام و الکرج و
الأرمن» (۱) نویسنده اسم ایلیچکهای،

جهانکتاب ج ۱ ص ۲۱۲ س ۴-۵

«و اگرچه اکیوک خان اقامت
اشکر و ایل را بحکم ایلیچکهای فرمود
اما بتخصیص کار روم و گرج و
حلب و موصل و ناکور / آ: دیار
بکرا بدو حوالت کرد»:

و چنانکه ملاحظه میشود ابن العبری اینجا در مقابل کلمه «ناکور» جهانکتاب
مثل دو فقره سابقه معادل حقیقی آنرا که «تکنور» باشد استعمال نکرده
بلکه نام اصل مملکت تکنورها را که «الأرمن» باشد بجای آن آورده و
مال هر دو یکی است،
و در ختام این نکته را نیز یاد آوری میکنیم که از طرز تعصیر جوینی در

(۱) کلمه «الأرمن» چنانکه طابع در حاشیه بدان اشاره کرده فقط در بعضی از
سخ مختصر الدول دارد نه در نام آنها و شك نیست که صواب همان نسخ اولی است.

هر سه موضع مذکور: «سلطان تاکور» و «سلاطین تاکور و حلب» و «روم و گرج و حلب و موصل و تاکور» در کمال وضوح نمایان است که خود جوینی نیز از حاقق منهوم کلمه «تاکور» اطلاع درستی نداشته و در ذهن خود ظاهراً تاکور را نام اصل ولایت و مملکت می پنداشته نه نام «یا لقب پادشاهان آن مملکت، ولی ابن العبری چون خود عبسوی و بعلاوه با ارامت محشور بوده و شخصاً با این طبقه ملوک ارمن نیز آشنایی داشته (۱) ایست که می بینیم سوانح احوال و اسامی و القاب و سایر خصوصیات این خاندان را در کمال صحت و ضبط در کتاب نفیس خود شرح داده است،

•••

فائت حواشی جلد دوم

(حاشیه در خصوص «جانیت»)

ص ۱۷۰ س ۱۶، حاشیه، کذا فی نسخه الأساس (آ)، ب ج، حاشیه، ده: جانیت، - صواب درین کلمه بدون شك بل بنحو قطع و یقین جانیت است با جیم و نون و یاء مثناة نختائیه و تاء مثناة فوقائیه بطریق نسخ ده، و مراد از آن اقوام لاز است یعنی سکنه لازستان ولایت معروف واقع بر ساحل جنوب شرقی دریای سیاه، بشرح ذیل:

ابن بیبی در تاریخ سلاجقه روم از مملکت قدم طرابوزن که در صفحه ۴۸۸ اشاره اجمالی بدان نمودم مطلقاً بلفظ «جانیت» بضبط مذکور در فوق تعبیر می نماید (رجوع شود بص ۱۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۲۲ از کتاب مزبور و بحاشیه هونما درین موضع اخیر)، در هیچ جا شرحی راجع بدین

(۱) در مختصر الدول ص ۴۷۰ مؤلف حکایت مثنوی راجع باین تکبیر حاتم (=منوم) ما نحن فیه پادشاه ارمنیه صغری که معاصر کیوک خان و سکو قآن بوده و برادر خود کدستلیل را چنانکه سابق مذکور شد بچشم جلوس کیوک خان فرستاده بوده نقل میکند که لغافاً حکایت مزبور را از لفظ خود پادشاه شنیده بوده است،

کلمه بنظر نرسید ولی با احتمال بسیار قوی «جانیت» املاى قدیمی «جانیک» و «جانیق» عثمانیهای متأخر باید باشد که در اصطلاح اداری ایشان عبارت بوده از ولایتی وسیع واقع بر ساحل جنوبی دریای سیاه در مغرب طرابوزن و مشرق قسطنطنیه که شهر عمده آن همصون و خود ولایت جزو ایالت طرابوزن محسوب میشده است، و کلمه «جانیق» ظاهراً از کلمه گرجی «چان»^(۱) میآید که در آن زبان بمعنی «لاز» است یعنی اقوام لاز سکنه لازستان ولایت معروف بر ساحل جنوب شرقی دریای سیاه (تذایرة المعارف اسلام در «جانیق» ج ۱ ص ۱۰۴۲)، و بدون شك چون سکنه اصلی این ولایات جنوبی و جنوب شرقی دریای سیاه عمده از اقوام لاز بوده‌اند لهذا خود آن ولایات را نیز باسم سکنه اصلی آن [جانیت و] جانیک^{۱۰} جانیق خوانده‌اند یعنی اراضی لازها یا بعبارة اخری لازستان^(۲)، ولی در عبارت جهانگشا که محل گفتگوی ماست ظاهراً بقرینه سیاق کلام («اشکر گرج و آلان و ارمن و سریر و لکریان و قفقاق و سونیان و انجاز و جانیت و شام و روم») مراد از جانیت خود اقوام لاز باید باشد نه ولایت لازستان، گرچه این احتمال دوم نیز بکلی بعید نیست،

•••

تمام شد حواشی جلد سوم جهانگشای جوینی با ملحقات آن در روز دوشنبه سوم جمادی الآخرة سنة هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری قمری مطابق دم شهریور سنة ۱۳۱۴ هجری شمسی و دوم سپتامبر ۱۹۳۵ میلادی بقلم مؤلف ضعیف آن محمد بن عبد الوهاب قزوینی ختم الله له بالحسنی و جعل آخرته خیراً من الأولى،

(۱) Çan (۲) رجوع شود بذایرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۱۰۴۲ در عنوان

«جانیق»، و قاموس جغرافیائی و بون دو سن مارتی در عنوان «جانیک» ج ۲ ص ۶۰ و عنوان «لازستان» ج ۲ ص ۳۰۸،

فهرست اسما الرجال

تیبہ ۱ : در اعداد این فهرست تا ص ۲۹۲ حوالہ بخود متن جهانگشا و ذیل آنست و از آن ببعده بجویش، آخر کتاب،
تیبہ ۲ : حرف ح یعنی حاشیہ، و حرف ظ یعنی ظاہراً، و ص یعنی صناعہ، و ن یعنی سطر، و ج یعنی مجلد یا جزو،

آدم، ۱۴۹،

آفسرین، ۴۱۲،

الامر با حکام الله ابو علی منصور بن احمد المستعلی، ۱۷۸ ح، ۱۸۱، ۳۶۵،

آینغیش (آیدغیش)، شمس الدین غازی بیلک، ۴۰۸-۴۱۱،

اباجی، از امراء منکو قان، ۵۹،

ایاضیہ، ۳۵۸، ۳۵۹،

ابراہیم علیہ السلام، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۴-۲۲۵،

ابراہیم بن الأظاب، ۳۵۴،

ابراہیم بن شککة (= ابراہیم بن المہدی)، ۲۹۹،

ابراہیم بن محمد البیہقی، ۴۴۷،

آبغا (اباقا) خان بن ہولاکو بن تولی بن چنگیز خان، ۹۷، ۴۰۴،

ابلیس، ۵۲، ۱۲۹،

ایوردی شاعر، ۸۱ ح،

اتحادیان، ۱۵۲،

- ابن الدین اومانی، ۴۶۲، ۴۶۴،
 ابن الأثیر (صاحب تاریخ)، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۵، ۴۹۸،
 ۴۹۹، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۴۴، ۴۴۶،
 ۴۵۴، ۴۶۲، (وبسار مکرر در حواشی)،
 ابن الأثیر (صاحب المثل السائر)، ۴۴،
 احمد ینکچی، ۱۰۱،
 احمد دنیاوندی، ۲۰۹، ۲۱۰،
 احمد غناری، قاضی -، ۴۷۹، ۴۵۹،
 احمد بن عبد الله بن میمون القداح، ۴۴۵،
 احمد بن عبد الملك بن عطاش، ۴۸۱،
 احمد بن علی بن عینة مؤلف عمدة الطالب، ۴۰۶،
 احمد بن الفضل، ابو نصر، ۴۹۹،
 احمد بن محمد الزمیدی اللوکری، ۱۳۴،
 احمد بن محمد بن عبد الله بن میمون القداح مکنی بابو الشلوع، ۴۴۵، ۴۴۶،
 احمد بن محمد بن عیسی، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۲،
 احمد، ابو العباس -، پسر مستعصم خلیفه، ۴۵۱،
 احمد بن معاذ، رجوع بالمسئلی بالله،
 احمد بن نظام الملك طوسی، ملقب نیز بنظام الملك (یا ضیاء الملك)،
 ۲: ۶، ۲۱۱،
 اداک، پسر نایجو نویان، ۴۷۰،
 ادربیسی، شریف -، ۴۴۴،
 ارا تیمور ایدجی، ۴۰۴،
 ارجستان (تخریف «آل جستان» ظاهراً، رجوع بدین کلمه)، ۲۷۱، ۴۴۳،
 ارسلا تاش، از امراء ملکشاه، ۴۰۱، ۴۰۲،
 ارغاسون، پسر ایلیچکنای از امراء مغول، ۵۸،

ارغون، امیر -، حاکم ولایات غربی و خون از جانب کیوک خان و منکو
قان، ۷۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶

ارغون بن اباقا بن هولاکو، ۲۰۴

ارغون پسر سونجاق نوین، ۱۲۰۴

اریغ بوکا بن تولی بن چنگیز خان، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۳۵، ۹۵، ۹۶ ح

ازبک (اوزبک) بن محمد بن ایلدکر، اتابک مظفر الدین -، ۲۴۵، ۴۰۸

۴۱۱، ۴۱۵

ازرقی، صاحب تاریخ مکه، ۱۵۴ ح

اسامه بن منذر، ۲۶۶، ۲۶۷

استارک (۱)، میس فریا -، ۴۲۵ ح، ۴۲۰ ح، ۴۴۱ ح

استو بهادر، شحه بغداد، ۲۹۲، ۲۷۹-۲۸۱

اسد الدین شیرکوه، رجوع بشیرکوه،

اسفار بن شیرویه دیلی، ۲۷۱ ح، ۲۰۷، ۲۰۹، ۴۴۴-۴۴۵

اسفندیار، ۲۵ ح

ابن اسفندیار، صاحب تاریخ معروف طبرستان، ۱۹۴ ح، ۱۹۵ ح، ۱۹۸ ح

۲۰۳ ح، ۲۰۴ ح، ۲۱۱ ح، ۲۸۲-۲۸۵ ح، ۲۰۴ ح، ۲۰۵ ح، ۲۰۶ ح، ۲۲۲

۴۲۹، ۴۴۰ ح، ۴۴۱، ۴۴۴

اسمعیل رحیمی، سید -، ۲۰۵

اسمعیل ذبیح الله، ۲۴۲، ۲۴۴

اسمعیل بن جعفر الصادق، ابو محمد (اسمعیل الأعرج)، ۱۴۴-۱۴۷، ۱۴۸

۱۵۱، ۱۵۲ ح، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۰۹-۲۱۱، ۲۴۴

اسمعیل بن عبد الحمید، رجوع بالظافر بامر الله،

اسمعیل بن محمد، رجوع بالمنصور بنصر الله،

اسمعیل الثانی (بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق)، ۲۲۲

اسعیلیه (اساعیلیان)، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ح،
 ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۴۲، ح، ۲۷۱، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷،
 ۲۲۲-۲۲۰، ۲۲۱، ح، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۴۲-۲۴۴، ۲۴۸،
 ۲۵۶-۲۵۸، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۵، ح، ۳۲۶، ۳۵۷،
 اشرف، سید، ۲۹۷،

اصحاب الجبال، یعنی «ملاحده»، ۱۴۳،

اصطخری، صاحب مسالك ومالك معروف، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۵،
 ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۷،

اصمعی، ۲۲۹، ح.

اصیل الدین طوسی، خواجہ - ۳۱۸، ح.

اطروش، رجوع بحسن بن علی.

اعتماد السالطه، محمد حسن خان، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۴، ح.

بنو الأتخاب ملوک تونس و افریقیه، ۱۵۸، ۲۵۰، ۲۵۴-۲۵۵،

اغلش، رجوع باغلمش.

اغول غلامش، زوجه کیوک خان، ۲۷، ۵۴، ۵۸،

افتکین معزی، رجوع بالبتکین معزی.

افتکین، ناصر الدواہ، ۲۶۴،

افراسیاب، ۴۷۸،

افریس، ۴۶۸،

افشاریه، ۲۸۸،

افضل، رجوع بامیر الجیوش شاهنشاه،

افطخ، لقب عبد الله بن جعفر الصادق، ۱۴۵، ۴۱۰،

اقبال، آقای عباس - آشتیانی، ۲۶۱، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۷،

۳۴، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۶۶، (ح در جمیع مواضع مگر موضع دوّم).

اقبال شرابی، شرف الدین، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۹،

آکاسره، ۴۸۲ ح،

البتکین (الفتکین، الفتکین) معزی، ۱۶۲،

التون بارس، ۴۵۱ ح،

التون ناش، ۲۰۰ ح،

أَطْبَرَس، علاء الدین -، رجوع ندواتدار بزرگ،

الغ نوین، لقب تولی بن چنگیز خان، ۴، ۵ ح، ۸،

الیسع بن مدرار، ۴۵۲، ۴۵۴،

امامیه، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۵،

امیر الجیوش [بدر جمالی]، وزیر مستنصر غاضبی، ۱۹۰، ۱۹۱،

امیر الجیوش شاهنشاه بن بدر جمالی مذکور، منقب بـ «لك افضل» وزیر

مستعلی و آمر، ۱۹۰ ح، ۴۶۴،

امیر داد حیثی بن النوناق، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸،

امیر محتم، ۴۸۶، ۴۹۲ ح،

امیره ضرباب، ۱۸۸،

امین احمد رازی، ۴۶۴،

منی امیه. [اختفاء -]، ۳۰۶،

انکیا نوین (؟)، ۲۸۳،

انوری، ۴۴ ح، ۱۰۲، ۱۴۹ ح، ۲۹۷،

اوباکوچینا، از امراء مغول در عهد هولاکو، ۲۷۶،

اوتکین ابن بسوگای بهادر، برادر چنگیز خان، ۴۰،

اورده (هردوا بن نوشی بن چنگیز خان، ۵۳ ح، ۹۱،

اورقینه خاتون، زوجه فرا هولاکو بن مانیگان بن جغتای، ۹۷،

اوزبک، رجوع بازبک،

اوکای فآن بن چنگیز خان، ۱۲، ۹، ۱۴، ح، ۴۰، ح، ۴۸، ح، ۷۰،
 ۲۹۵، ۳۰۰، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۸، - رجوع نیز بقآن،

اولجایتو، سلطان -، ۴۱۹، ۴۲۰، ح،

اونک خان، پادشاه قوم کرایت، ۵، ۲۹۵، (رجوع نیز بفهرست ج ۱)،
 اوتهای، از امراء مغول در عهد منکو قآن، ۱۷،
 «اهل حق»، یعنی علی اللهبان، ۴۰۵،

ابن ایاس، ۲۷۲،

اسک حاجی، ۲۸۴،

اسک مستصری، رجوع بدو انداز کوچک،

امدی قوت^(۱)، لقب نوعی پادشاهان اصفور، ۶۰، ۶۱،

ایران شاه، برادر رکن الدین خورشاه، ۲۶۷،

ایغاش (ایغاش - اغلش)، سیف الدین -، ۲۴۶، ۴۰۸، ۴۱۴-۴۱۸،

ابلیجای نوین، از امراء مخالفین منکو قآن، ۴۷، ۵۰،

ابلیجینای بزرگد اسپر قاجیبون بن یسوکای بیادر و برادر زاده چنگیز
 خان^(۲)، ۴۰،

ابلیجکای، از امراء مغول در عهد کبوک خان و منکو قآن، ۵۸، ۶۱،

۶۲، ح، ۴۱۹،

اندخان (یعنی هولاکو)، ۱۴۰، ۱۴۶، ۴۷۹، - رجوع نیز بهولاکو،

(۱) این کلمه سهواً از فهرست ج ۱ حذف شده، رجوع شود از جمله بص ۲۲-۴۵
 از کلمه و کلمه نیز در سایر این صفحات.

(۲) این ابلیجی را که مؤلف «عمر ایشان» یعنی عم برکه و تقاضیور پسران نوسی
 این چنگیز خان می نامد از باب مباحثه در تعبیر است و در حقیقت وی عم زاده پدر
 استن است و صواب تعبیر رشید انستین است. دو عم زاده ایشان ابلیجیدای نوین و
 قاجیبون «جامع التواریخ طبع بلوک ص ۱۶، رجوع نیز بهمان کتاب طبع برزین ج ۲: ۹۶،
 ۱۰۶ و ج ۲: ۲۲۲-۲۲۴».

- ایملکا نوین، ۲۸۲ ح،
اینال، لقب نوهی پادشاهان قرقیز و کم کجیوت، ۵۴ ح،
ایوب بن نوح، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۵،
ایوبیه (آل ایوب)، ۱۸۲، ۴۶۸، ۴۷۹،
باییه، ۴۲۴،
باتو بن توشی بن چنگیز خان، ۹، ۱۵-۱۸، ۲۰-۲۲، ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۹۱،
بارتولد،^(۱) مستشرق روسی، ۴۴۹،
باطنیان (باطنیه)، ۱۴۲، ۱۸۸، ۱۹۲ ح، ۲۰۰، ۲۰۶ ح، ۲۰۷ ح، ۲۱۱ ح،
۲۲۰ ح، ۲۴۶، ۴۲۷ ح، ۴۲۸، ۴۴۲، ۴۹۹، ۴۱۵،
بالاقان، ۹ ح، - رجوع نیز ببینای،
بالای یارغوجی، ۶۲،
باوند، آل، -، ۴۸۲، ۴۰۴ ح، ۴۲۰،
بایانجار، ۴۷۰،
بای نیور، ۲۷۶ ح،
بایجو نوین، از امراء مغول در موقع فتح بغداد، ۲۸۲-۲۸۸، ۴۶۷، ۴۷۰،
۴۷۱ ح (باجو)،
بایدو، پسر سونجاق نوین، ۴۰۴،
بچکم (بچکم)، امیر الامراء بغداد، ۴۵۴،
بچمن، از امراء قنچاق، ۹-۱۱،
بدر الدین دریککی (P)، ۲۸۱ ح،
بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل، ۴۵۰ ح، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۰،
بدر الدین محمود وزنکی (P)، ۲۸۱ ح،
بدر الدین مسعود، از ملوک لر کوچک، ۴۶۱،

(۱) W. Barthold.

بدر جمالی، رجوع بامیر الحیوش،

ادلیمی، شرف خان -، مؤلف شرفنامه در تاریخ اکراد، ۴۵۴ ح، ۴۵۹،

۴۶۳، ۴۷۱ ح،

بدیع الزمان خراسانی، ۴۴۹،

براون^(۱)، ادوارد -، مشرق مشهور انگلیسی، ۱۹۲ ح، ۱۹۵ ح، ۴۴۷،

۴۴۲، ۴۰۰ ح،

برجم (برجم)، الایوانی، ۴۵۴، ۴۵۴،

پرزین^(۲)، مشرق روسی و طابع قسمتی از جامع التواریخ: (بسیار مکرر در

حواشی کتاب)

برغش، ۲۲۴ ح،

برکه (برکا) بن نوشی بن جنگیز خان، ۲۲، ۴۰ (برکه اغول)، ۴۸، ۶۹

(برکه اوغل)،

برکیارغ (برکیارق) بن مکنده سلجوقی، ۲۰۷، ۴۰۰،

برنکونای (بریکونای؟) نوین، از امراء منکوقان، ۵۲، ۵۷ - (رجوع نیز

سج ۱ ص ۲۰۲ س ۱۰)،

برهانی، بدر معزی، ۴۰۱،

بزرگ امید: کیا - ۱۴۱۰ ح، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷ ح، ۲۲۱،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۴،

برغش، ۴۷۷، ۴۷۴،

بشامة بن حزن النهشلی، ۱۸ ح،

ابن البصری (یعنی مهدی فاطمی)، ۴۵۸،

ابن بطوطة، ۴۷۵، ۴۸۸،

بغدادی، رجوع بعبد القاهر بن محمد،

(۱) Edward G. Browne.

(۲) I. Bercina.

بقا نهور، پسر تورالچی گورگان بن قونوقه بیکی، از امراء هولاکو، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۰، ۲۶۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۲، ۴۶۴،

بکسر صاحب ارمن، ۴۱۶،

بیکر^(۱)، مستشرق آلمانی، ۴۷۴،

ابو بکر خوارزی، محمد بن العباس، ۳۶۴، ۴۴۷، ۴۴۸،

ابو بکر [بن درید^(۲)]، ۴۴ ح،

ابو بکر بن محمد بن ایلدکر، انابک -، ۴۰۸، ۴۱۱،

بلغان (قرا بولغان) بن جغتای تورچی، از امراء هولاکو، ۲۷۶، (متن و حاشیه ۶)،

بلغای آقا، رئیس بینکچیان و وزرا و جناب در دولت منکو قان، ۴۷، ۸۶، ۸۷،

بلغای (بلغه بلغا، بلته، بالافان) بن شیخان بن توشی بن چنگیز خان، ۹۱، ۹۷، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۴۶، ۲۶۹، ۲۸۷، ۴۴۳،

بلقاسم خوشب رجوع، باین خوشب،

بلوشه^(۳)، ادگار -، مستشرق فرانسوی و طابع قسمتی از جامع التواریخ؛ (بسیار مکرر در حواشی کتاب)،

بوجرای؛ از امراء هولاکو، ۲۷۵،

بوجوقور، ۴۷۰،

بوچک بن توی بن چنگیز خان، ۱۰، ۱۱، ۳۵،

بورغوجین نویان، ۲۷۶ ح،

بوری بن ماتیکان بن جغتای بن چنگیز خان، ۵۶، ۵۷، ۵۹،

بوطاهر ازانی، ۲۰۴،

بوعلی اردستانی، رجوع بندهدار بوعلی،

بوقانیور، رجوع بقانیور،

(۱) E. Hecker.

(۲) Mr. Edgard Blochet.